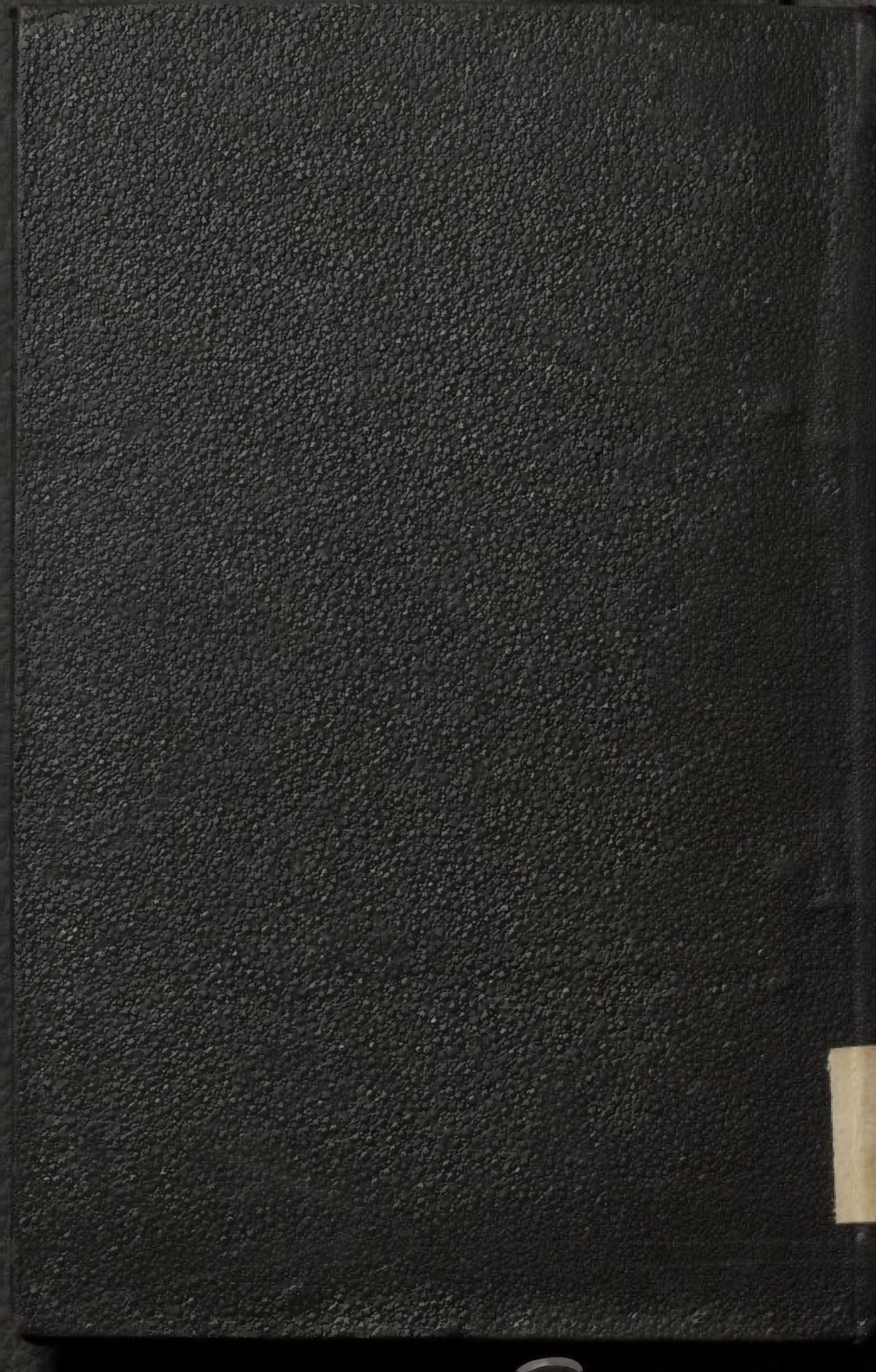


C.

141

Majmūʿa (collection).

(on partition of inheritances).

رساله در علم حساب م ل ک بالرار

٤ ط ا د ا د ل ه ق ادری

141

Lucknow.
22.II.27.
W.I.

C.

میت

الفریق الاول	الفریق الثانی	الفریق الثالث
ابن	ابن	ابن
ابن بنت (علیاء فریق اول)	ابن	ابن
ابن بنت (وسطی فریق اول)	ابن بنت (علیاء فریق ثانی)	ابن
ابن بنت (سفلی فریق اول)	ابن بنت (وسطی فریق ثانی)	ابن بنت (علیاء فریق ثالث)
	ابن بنت (سفلی فریق ثانی)	ابن بنت (وسطی فریق ثالث)
		ابن بنت (سفلی فریق ثالث)

قسمت ترکه درین صورت باین طریق است که علیاء فریق اول

نصف میگرد و وسطی فریق اول سدس میگرد پس مسئله از شش
باشد زیرا که اقل مخرج که از وی سدس بر آید شش است پس سه را
علیاء فریق اول کرد و یکی را وسطی فریق اول مع من یوازیها دو ماند
معلوم شد که مسئله ردّیت نظر در مسئله کردیم من یرد از دو جنس
بی من لا یرد علیه و هرگاه که من یرد از دو جنس باشد بی من لا یرد علیه
مسئله ایشان را از سهام ایشان اعتبار میکنیم سهام ایشان چهار است پس مسئله را
از چهار اعتبار کردیم پس سه از آن علیاء فریق اول و یکی از آن وسطی
مذکوره مع من یوازیها تا این زمان عمل قسمت میکردیم و حالا عمل
تصحیح کنیم و این باین طریق است که میان سهام و رءوس سه حال
نظر میکنیم استقامه موافقه مباینه سهام علیاء فریق اول سه
و رأس یکی سه بیکی مستقیم فلا حاجة الی الضرب و سهام وسطی فریق اول
مع من یوازیها یکی و رأس دو یکی بدو مباین و هرگاه که میان
سهام و رءوس مباینه باشد و در مسئله کسر دیگر نباشد آنجا طریق است که
کل رأس من انکسر علیهم السهام را در اصل مسئله ضرب میکنیم یا عکس
رءوس من انکسر دو اصل مسئله چهار دو را در چهار ضرب کردیم یا عکس
دو در چهار یا چهار در دو هشت و منه التصحیح تا این زمان سه چیز
معلوم شد اصل مسئله چهار مضروب دو مبلغ تصحیح هشت چه عمل
دیگر ماند یکی از برای آنکه هر فریق را چه میرسد و دیگر از برای آنکه هر فرد
فریق را چه میرسد اما عملا آنکه هر فریق را چه میرسد اینجا طریق آنست که
ما فی الید هر فریق را در مضروب ضرب میکنیم یا عکس و آنچه حاصل میشود
از این ضرب بآن فریق میدهیم چنانکه سهام علیاء فریق اول را که سه است
در مضروب که دو است ضرب کنیم یا مضروب را در سهام دکوییم سه در دو
یا دو در سه و آنچه حاصل میشود که شش است باو بدهیم و سهام وسطی

فریق اول را مع فریوازیها که ثلثست در مضروب که دواست ضرب کنیم
یا بعکس وکو هم یکی در دو یا دوی در یکی و آنچه حاصل میشود که دواست
باو مع فریوازیها بدهیم اما عمل آنکه برفرد فریق را چه مرسد اینجا طریق
آنست که ما فی الید هر فریق را بر رؤس آن فریق نسبت میکنیم و بآن نسبت
قیاس بمضروب کرده بهریک از رؤس آن فریق از مبلغ که مذکور شد میدهیم
چنانکه ما فی الید علیاء فریق اول سه و راس یکی نسبت سه بیکی ثلاثه امثال
پس ما او را ثلاثه امثال مضروب که شش است از مبلغ بدهیم و ما فی الید
وسطیٔ فریق اول مع من یوازیها یکی رؤس ایشان یکی را نسبت او بدو نصف
پس ما هریک از ایشانرا مضروب که یکیست ازین مبلغ بدهیم
و درهمین صورت هرگاه که با سفلاء فریق اول ابنی باشد میکرد و ابن سفلی
عصبه با موازی خود که وسطیٔ فریق ثانیست و علیاء فریق ثالث
و همچنین میکرد و عصبه با موازی خود هرگاه که با احد موازی او ابن باشد
و اینجا اختصارا بدان ممکن نی باین طریق که دو دختر را یک پسر اعتبار کنیم
پس بسط میکنیم یعنی ابن را دو بنت اعتبار میکنیم پس پنج عصبه متحقق شود
اکنون قسمت ترکه برین نهج است که نصف را علیاء فریق اول میکرد
و سدس را وسطی فریق اول مع فریوازیها پس مسئله درین حین نیز
از شش باشد بنا بر آنکه مذکور شده را علیاء فریق اول میکرد و یکی را
وسطی فریق الاول مع فریوازیها و دوی باقی را عصبات میکرند تا این
زمان عمل قسمت میکردیم بعد ازین عمل تصحیح کنیم میان سهام و رؤس
سه حال نظر داریم استقامه موافقه مباینه سهام علیاء فریق اول سه
راس یکی سه بیکی مستقیم فلا حاجة الی الضرب سهام وسطی فریق اول مع فر
یوازیها یکی رؤس دو یکی بدو مباین کل رؤس موقوف دو موقوف
سهام عصبات دو رؤس پنج دو به پنج مباین کل رؤس موقوف پنج موقوف

پس دو جا موقوف یک جا و موقوف یک جا پنج موقوف تا این
زمان میان سهام و رؤوس سه حال نظر میکردیم بعد از این میان
رؤوس و رؤوس موقوفات چهار حال نظر کنیم تماثل تداخل توافق
تباین رؤوس موقوفهٔ اولی دو و رؤوس موقوفهٔ ثانیه پنج
دو به پنج تماثل نی تداخل نی توافق نی بلکه تباین و هرگاه که
میان رؤوس و رؤوس موقوفات مباینه باشد آنجا طریق آنست که
احد اعداد را در دیگری ضرب میکنیم اقل را در اکثر یا اکثر را در اقل
اقل ما دو اکثر ما پنج دو در پنج یا پنج در دو ده و هو المضروب
و مضروب را در اصل مسئله ضرب میکنیم مضروب ده اصل مسئله شش
ده در شش شصت میان ما دو عمل دیگر ماند یکی از برای هر فریق را
چه میرسد و دیگر آنکه هر فرد فریق را چه میرسد ~~و دیگر آنکه~~ اما عمل آنکه
هر فریق را چه میرسد اینجا طریق آنست که ما فی الید هر فریق را در مضروب
ضرب میکنیم و حاصل این ضرب را از مبلغ باو میدهیم چنانکه معلوم شد
اما عمل آنکه هر فرد فریق را چه میدهیم اینجا طریق آنست که ما فی الید هر فریق را
برؤوس آن فریق نسبت میکنیم و بآن نسبت قیاس کرده بمضروب از مبلغ
میدهیم چنانکه گذشت و هرگاه که با سفلاء فریق ثانی این باشد میکردد
این سفلی مع من یوازیها و اگر بر ون بمقدم است از غیر ذات سهم عصبه
و این مقدم سفلاء فریق اول است مع من یوازیها و اینجا نیز قصر ممکن نی
بسط کنیم پس هفت عصبه شود و مسئله درین حین نیز شش است
بر نهج مذکور و در عمل قسمت هیچ فرقی نیست میان این صورت و صورت
فرض ابن در سفلاء فریق اول و در باقی اعمال نیز فرقی نیست مگر بوضع
هفت در موضع پنج پس مضروب درین صورت چهارده باشد و مبلغ هشتاد و
چهار و اگر با سفلاء فریق ثالث ابن باشد میکرداند ما تقدم خود را

از غیر ذات سهم عصبه پس اینجا شش بنت عصبه گردند و قصر ممکن باشد
باین نحو که شش بنت را سه ابن اعتبار میکنیم و گوییم که چهار ابن متحقق شد
و مسئله درین نیز از شش است بر نهج مذکور ولی تفاوت است در عمل قسمت
و در عمل تصحیح نیز همان طریق است و تفاوت نیست مگر در اینجا که میان سهام
عصبات و رءوس ایشان درین صورت موافقه نصفی است پس میگوییم
درین صورت که نصف رءوس موقوف دو موقوف و دو جا موقوف
هر جا دو موقوف تا این زمان میان سهام و رءوس سه حال نظر میکردیم
بعد ازین میان رءوس موقوفات چهار حال نظر میکنیم تماثل تداخل توافق
تباین رءوس موقوف اولی دو و ثانیه نیز دو و میان دو و دو تماثل هرگاه که
میان رءوس و رءوس موقوفات تماثل باشد آنجا طریق آنست که احد متماثلین را
در اصل مسئله ضرب میکنیم احد متماثلین دو اصل مسئله شش دو در شش
دوازده و منه التصحیح تا اینجا سه چیز دانستیم اصل مسئله و دانستیم که شش مضروب
و دو مبلغ دوازده و دو عمل دیگر ماند عمل آنکه هر فریق را چه میرسد
و هر فرد فریق را چه میرسد اما عمل آنکه هر فریق را چه میرسد چنانکه گذشت
و عمل آنکه هر فرد فریق را چه میرسد نیز چنانست که گذشت لیکن اینجا در مسئله
کسر نصفی [illegible] می آید بنا بر آنکه نسبت ما فی الید عصبات بر رءوس ایشان
نصفی است پس هریک از ایشان باز نصف مضروب و هم مضروب دو
نصف او یکی پس هریکی را یکی باید داد هرگاه که یکی را یکی دهیم نظر باین
حقیقی راست می آید اما نظر بابناء اعتباری که در حقیقت هریک دو بنت اند
کسر نصفی متحقق میشود هرگاه که در مسئله کسر نصفی آید آنجا طریق آنست که
اقل مخرج نصف را در اصل مسئله ضرب میکنیم اقل مخرج نصف دو و اصل مسئله
درین حین دوازده را میگویند مثلا دوی در دوازده بست و چهار و منه التصحیح
تا اینجا سه چیز معلوم شد اصل مسئله دوازده مضروب دو و مبلغ تصحیح

بیست و چهار میان ما .و و عمل دیگر ماند عمل آنکه هر فریق را چه میرسد و هر فرد فریق را چه میرسد و این طریقین بتکرار معلوم شد لیکن این را حاضر باید بود که درین جین ما فی الید هر فریق ضعیف ما فی الید گذشته است تا مناسب این عمل کرده شود و درین صورت بسط نیز کرده میشود یعنی این را دو بیست اعتبار کرده میشود و تسهیلاً درین تقدیر بیست عصبه متحقق میشود و مسئله درین جین نیز همان شش است و عمل قسمت بطریقه مذکوره است و عمل تصحیح نیز بر و جهیست که گذشته در صورت قصر الا آنکه اینجا گفته میشود که نصف رؤس موقوف چهار موقوف و دو جا موقوف یکی و دو موقوف و یکجا چهار موقوف تا این زمان میان سهام و رؤس سه حال نظر میکردیم بعد ازین میان رؤس و رؤس موقوفات چهار حال نظر کنیم نظر کردیم میان ایشان تماثل نی توافق نی تباین نی بلکه تداخل هرگاه که میان رؤس و رؤس موقوفات تداخل باشد طریق انست که اکثر اعداد را در اصل مسئله ضرب میکنیم اکثر اعداد ما چهار اصل مسئله شش چهار در شش بیست و چهار و منه التصحیح تا این زمان سه چیز معلوم شد اصل مسئله شش مضروب چهار مبلغ بیست و چهار میان ما دو عمل دیگر ماند بر نهجی که مذکور شد والله اعلم بالصواب

و من ملک ذا رحم محرم منه عتق علیه و یکون ولاءه و کثلاث بنات للکبری ثلثون دینارا الخ طریق تقسیم و تصحیح درین مسئله اینست که نظر کرده میشود در ما اعطی اگر در میان ما اعطی موافقه عشریه باشد چنانکه میان عدد سی و بیست است از هریک ما اعطی عشر گرفته میشود و مجموع ما اخوذ را عصبه فرض کرده میشود و اگر موافقه خمسیه باشد خمس گرفته میشود و مجموع ما اخوذ را عصبه فرض کرده میشود و علی هذا القیاس و اگر مباینه باشد مجموع معطی معطیان را عصبه

فرض کرده میشود چنانکه یکی سه دارد ویکی چهار ویکی پنج دوازده عصبه
فرض کرده میشود وگفته میشود که کانه که سه بنت ماند ودوازده عصبه
واگر مماثل باشند چنانکه هر یکی را پنج دادند مقطع هر یک را یک عصبه فرض میکنیم
پس اینجا سه عصبه فرض کنیم وطریق معرفت عشریه وخمسیه آنست که از اکثر
مقدار اقل حط کرده میشود اگر ده ماند موافقه عشریه واگر پنج ماند موافقه
خمسیه وقس علی هذا چنانکه از اکثر که سی است مقدار اقل که بیست است
حط کردیم ده ماند باز از اکثر که بیست است مقدار اقل که ده است حط کردیم
ده ماند پس میان ما اعطی موافقه عشریه متحقق شد پس از هر یک ا[ز] سی وبیست
عشر گرفته شود وبعد واینها خود عصبه فرض کرده شود عشر سی سه
وعشر بیست دو پس اینجا پنج عصبه فرض کرده میشود بعد ازین میگوییم که
کانه که سه بنت ماند وپنج عصبه پس مسئله از سه ثلثان ترکه به سه بنت دادیم
وثلث را بعصبات تا این زمان عمل قسمت میکردیم بعد ازین عمل تصحیح
کنیم میان سهام ورءوس سه حالت نظر کنیم استقامه موافقه مباینه ما فی الید
بنات دو رءوس سه دو به سه مباین کل رءوس موقوف سه موقوف
ما فی الید عصبات یکی رءوس پنج یکی به پنج مباین کل رءوس موقوف
پنج موقوف پس دو جا موقوف یکجا سه موقوف ویکجا پنج موقوف
تا این زمان میان سهام ورءوس سه حالت نظر میکردیم بعد ازین میان رءوس
ورءوس موقوفات چهار حال نظر کنیم چنانکه گذشت در بحث نسب
رءوس موقوفه اولی سه ورءوس ثانیه پنج پنج به سه مباین وهرگاه که میان
رءوس ورءوس موقوفات مباینه باشد اینجا طریق آنست که احد اعداد را
در دیگری ضرب میکنیم احد اعداد سه ودیگری پنج سه در پنج پانزده وهو
المضروب ومضروب را در اصل مسئله که سه است ضرب میکنیم پانزده
در سه چهل وپنج ومنه التصحیح تا اینجا سه چیز معلوم شد اصل مسئله سه مضروب

پانزده

پانزده مبلغ چهل و پنج دو عمل دیگر ماند عمل اکه هر فریق را جه میرسد و هر فرد
فریق را چه میرسد و این دو عمل بتکرار گذشت است در بحث تشبیب
وازین دو عمل در اینجا ظاهر میشود که هر فرد عصبه را خمس مضروب میرسد
پس پنج خمس متحقق شود ثلاثه اخماس را بکبری که صاحب سه دینارست
بدهیم وخمسین را بصغری که صاحب بیست دینارست بدهیم پس کبری
از جهلک و پنج تیر نوزده تیر گیرد ده از جهت صاحب فرضی و نه از جهت
تعصیب وصغری ازین مبلغ شانزده تیر گیرد و ده از جهت صاحب
فرضی وشش از جهت تعصیب و ده دیگر بال بنتی داده شود که
در استرا او حظی ندارد بجهت صاحب فرضی والله تعالی اعلم بالصواب.

فی قسمت الترکات بین الورثه والغرماء فاضرب سهام کل وارث
من التصحیح فی جمیع الترکه اذا کان مباینة ثم اقسم المبلغ علی جمیع التصحیح
مثلا شخصی فوت شد از وی وارث ام ماند و زوج ماند و اختین لاب
ماند و ترکه ماند یازده سکه اصل مسئله شش عول بهشت و تصحیح نیز از هشت
زیرا که ما فی الید ام یکیست و ما فی الید زوج سه و ما فی الید اختین چهار
همه جا مستقیم بعد ازین میگوییم که ما فی الید ام که یکیست در جمیع ترکه که یازده است
ضرب میکنیم بر جمیع این تصحیح که هشت است باین طریق که ازین ترکه هشت را
در مقابله این تصحیح می آریم یکی در برابر یکی افتد می ماند سه دیگر هر یک ازین سه را
هشت ثمن اعتبار میکنیم پس در برابر هر یک از اجزاء تصحیح مذکور که یکی از
ترکه می افتد با سه ثمن پس ما ام را ازین ترکه یکی و سه ثمن میدهیم و ما فی الید
زوج که سه است در جمیع این ترکه یازده است ضرب می کنیم و حاصل این
ضرب را که سی و سه است قسمت میکنیم بر جمیع این تصحیح باین طور که سی و دو را

وقسمت میکنیم صح

در مقابلهٔ ثمن می آریم پس در مقابلهٔ یکی ازین تصحیح چهار می افتد می ماند یکی و یک
این یک را ثمن اعتبار میکنیم و در برابر این تصحیح می آریم پس در برابر هر یک
از اجزاء این تصحیح چهار افتد و یک ثمن پس زوج را ازین ترکه چهار و یک ثمن
بدهیم پس ازین ترکه حصهٔ ام و زوج پنج و نیم تمام شود و ما فی الید هر یک
از اختین را که دو است ضرب میکنیم در جمیع ترکهٔ مذکوره و حاصل این ضرب که
بیست و دو است قسمت میکنیم برین تصحیح برین وجه که شانزده را در مقابلهٔ ثمن
می آریم پس در برابر هر یکی ازین تصحیح دو می افتد شش دیگر می ماند هر یکی ازین
شش را ثمن اعتبار میکنیم چنانکه گذشت پس در برابر هر یک جزء این تصحیح
دو افتد شش ثمن پس هر یک از اختین را ازین ترکه دو تنکه و شش ثمن دهیم
پس هر دو را چهار تنکه و دوازده ثمن داده شود که پنج و نیم تنکه میشود
و ترکه مستغرق گردد واذا کان بین التصحیح
والترکة موافقة فاضرب سهام کل وارث من التصحیح فی وفق الترکة ثم اقسم
المبلغ علی وفق التصحیح فالخارج نصیب ذلک الوارث فی الوجهین مثل
صورت مذکوره بر تقدیری که ترکه دوازده باشد از برای آنکه میان
هشت که مبلغ تصحیح است و میان دوازده موافقه ربعی است پس درین
حین ما فی الید هر یک را از ورثه در ربع ترکه که سه است ضرب میکنیم و حاصل
این ضرب را که بر ربع تصحیح دو است قسمت می کنیم و خارج آنرا بآنانی دانی که
ما فی الید او را در وفق ترکه ضرب کرده ایم میدهیم و اگر خواهی که از برای قسمت
ترکه طریق آسانتر بدست آری ما فی الید هر یک از ورثه را بمبلغ تصحیح نسبت کن
و بآن نسبت از ترکه باو چیزی ده خواه میان مبلغ تصحیح و ترکه مباینه باشد خواه
موافقه چنانکه ما فی الید ام یکی مبلغ تصحیح هشت نسبت یکی هشت ثمن پس او را
از ترکه که دوازده است مثلا ثمن بده پس حصهٔ او ازین ترکه یک تنکه و سه ثمن باشد
و برین قیاس است زوج و اختین . بعد ازین بدانکه اگر در ترکه کسری واقع شود

اقل

اقل مخرج آن کسر را در جمیع ترکه ضرب میکنیم و حاصل این ضرب را که مبسوطه گویند
بعده همین نوع مخرج را در مبلغ تصحیح ضرب میکنیم و حاصل این ضرب را
تصحیح مبسوط خوانند پس ازین بدانکه مافی الید هریک از وارثه را در ترکه
مبسوطه ضرب میکنیم و حاصل این ضرب را بر تصحیح مبسوط قسمت میکنیم و آنچه در برابر
یکی ازین تصحیح می افتد بان وارثی که مافی الید او را در ترکه مذکوره ضرب
کرده ایم میدهیم چنانکه در صورت مذکوره بر تقدیری که ترکه بیست و پنج یکه
و ثلث یکه ماند اقل مخرج ثلث را که سه است ضرب میکنیم در جمیع ترکه
و میگوییم سه در بیست و پنج هفتاد و پنج و سه در ثلث یکی پس ترکه
مبسوطه هفتاد و شش باشد و نیز همین مخرج را در تصحیح که هشت است
ضرب میکنیم و میگوییم که سه در هشت بیست و چهار پس تصحیح مبسوط
بیست و چهار باشد بعده مافی الید هریک از ورثه را ضرب میکنیم
در هفتاد و شش و حاصل این را قسمت میکنیم بر بیست و چهار و آنچه در برابر
یکی از بیست و چهار افتد از هفتاد و شش مذکوره بان وارث که مافی الید
او را ضرب کرده ایم میدهیم مثلا مافی الید ام درین مسئله یکی را ضرب
کنیم در هفتاد و شش حاصل نیز هفتاد و شش بعده این حاصل را قسمت کنیم بر بیست و
چهار باین طور که اول از هفتاد و شش در برابر هریک جزء از بیست و چهار
سه آوردیم بعده چهار دیگر که باقی ماند هریک را بشش سدس منقسم کنیم
بیست و چهار سدس حاصل شد پس ام را از ترکه غیر مبسوطه سه یکه و سدس یکه
و هم باین طور که ترکه مبسوطه را که هفتاد و شش است نسبت کنیم بتصحیح
مبسوطه که بیست و چهار است نسبت او با و ثلاثه امثال و سدس پس معلوم
شد که در برابر هر یک جزء و ازین بیست و چهار جزء تصحیح مبسوطه سه می افتد
و سدس ازین ترکه مبسوطه و بر همین مافی الید زوج که سه است ضرب کنیم در هفتاد و
شش و قسمت کنیم بر بیست و چهار در برابر هریک یکی افتد و سه سدس

پس زوج را از ترکه غیر مبسوط بیست و پنج سکه و ثلث سکه است نه سکه و سه
سدس سکه بدهیم و بر همین قیاس ما فی الید هر یک از اختین را که دو است
ضرب کنیم در هفتاد و شش در برابر هر یک شش می افتد و دو و سه سدس
پس مجموع حصص افراد بیست و چهار سکه باشد و هشت سدس شش سدس
یک سکه و دو ثلث پس بیست و پنج سکه و ثلث سکه که مجموع ترکه بود
تمام شد یا چنانکه شخصی فوت شد از وی زوج ماند و اختین لاب
و ترکه یک درهم و نصف و ربع و ثمن قسمت از دو و تصحیح از چهار
اقل مخرج کسر را که نصف و ربع و ثمن است که هشت است ضرب میکنیم
در کل ترکه و میگوییم که هشت در یک و هشت در نصف و هشت در ربع
و هشت در ثمن پانزده این ترکه مبسوط است و در تصحیح چهار است
ضرب میکنیم و میگوییم هشت در چهار سی و دو و این تصحیح مبسوط است
بعد ازین ما فی الید زوج را که دو است ضرب میکنیم در ترکه مبسوط که
پانزده است دو در پانزده سی قسمت میکنیم سی را که بر تصحیح مبسوط که
سی و دو است بوجهین مذکورین در برابر هر یک از سی و دو نصفی
و ربعی و ثمنی و نصف ثمن می افتد پس زوج از ترکه غیر مبسوط نصف یکی
و ربع یکی و ثمن یکی و نصف ثمن یکی گیرد و برین قیاس ما فی الید هر یک
از اختین را که یکیست ضرب میکنیم در پانزده و حاصل این ضرب را که
همین پانزده است قسمت میکنیم بر سی و دو در برابر هر یک از سی و دو
ربعی و ثمنی و نصف ثمنی و ربع ثمنی می افتد پس هر یک از اختین ربع یکی
و ثمن یکی و نصف ثمن یکی و ربع ثمن یکی گیرد از ترکه غیر مبسوط و پس
مجموع اختین نصفی و ربعی و ثمنی و نصف ثمنی گیرند پس مجموع ورثه
یک درهم و نصف درهم و ربع درهم و ثمن درهم گیرند پس ترکه تمام شد
یا چنانکه شخصی فوت شد و از وی زوج و اختین ماندند و ترکه ماند

یک درهم و ثلث درهم و خمس درهم اقلّ مخرجی که از وی ثلث
و خمس بیرون آید پانزده است پانزده را ضرب میکنیم در کل ترکه
و میکوییم که پانزده در یک و پانزده در ثلث و پانزده در خمس
بیست و سه و این ترکه مبسوط است و نیز همین پانزده را میکنیم
در تصحیح و میکوییم پانزده در چهار شصت و این تصحیح مبسوط است
ما فی الید هر یک را در ترکه مبسوط ضرب میکنیم و حاصل از آن بر تصحیح مبسوط
قسمت میکنیم بر وجهین مذکورین والله تعالی اعلم

اما فی القضاء الدیون فدین کل غریم بمنزلة سهام کل وارث فی العمل
و مجموع الدیون بمنزلة التصحیح اینجا طریق آنست که نظر میکنیم در دیون
داینان اگر میان این دیون موافقه باشد از هر یک وفق میکنیم و مجموعها
ما اخوذ را باهم ضم کرده مبلغ تصحیح اعتبار میکنیم بعده ما فی الید هر یک
ازین داینین را از مبلغ تصحیح در جمیع ترکه ضرب میکنیم اگر میان مبلغ
تصحیح و ترکه مباینه باشد و در وفق ترکه اگر میان ایشان و بر وفق تصحیح
بر تقدیر ثانی قسمت میکنیم و آنچه در برابر یکی حاصل افتد از جمیع تصحیح
یا از وفق آن آن داینی که ما فی الید او را ضرب کرده ایم میدهیم
چنانکه شخصی فوت شد و از وی ترکه ماند ده درهم و سه داین ماندند
یکی صاحب پانزده درهم و یکی صاحب ده و یکی صاحب پنج نظر کردیم میان
دیون مذکوره میان اینها موافقه بخمس است از هر یک خمس گرفتیم خمس پانزده سه
و خمس ده دو و خمس پنج یکی و باهم ضم کردیم شش حاصل شد و هو التصحیح
نظر کردیم میان شش و ده که ترکهٔ مذکوره است موافقه بنصف پس ما فی الید
هر یک از داینین را در وفق این ترکه که نصف است ضرب کنیم و بر وفق
تصحیح که سه است قسمت کنیم و آنچه در برابر یکی از ینها افتد بدان مذکور

ده سهم چنانکه ما فی الید صاحب پانزده سه ضرب کردیم در نصف
ترکه که پنج است سه در پنج پانزده قسمت کردیم پانزده را بر دو فق
تصحیح که سه است در برابر هریک ازین سه پنج افتاد پس او را ازین
ترکه پنج درهم دادیم و ما فی الید صاحب ده دو ضرب کردیم در پنج
دوی در پنج ده قسمت کردیم ده را بر سه در برابر هریک ازین سه
و ثلث یکی افتاد پس او را سه و ثلث یکی دادیم و ما فی الید صاحب
پنج یکی ضرب کردیم در پنج یکی در پنج همین پنج قسمت کردیم پنج را
بر سه در برابر هریکی دو و ثلث افتاد زیراکه هریک از دوی
پنج را که پنج را که زاید بر سه است اعتبار می کنیم
پس شش ثلث حاصل شود پس در برابر
هریک از سه دو ثلث افتد
پس او را ازین ترکه یکی
و دو ثلث دادم
ترکه تمام شد
والله تعالی اعلم

8

برسم جاکها

بسم الله الرحمن الرحیم تم بالخیر

بدانکه تصحیح این مسئله چند صورت دارد چه صورت اول آنکه مابین نه اصل
و درین صورت حق علمای فریق اول نصف است و حق وسطای فریق اول
و علمای فریق ثانی سدس است و باقی [illegible] هرگاه که در مسئله نصف و سدس
باشد اقل مخرج او شش است نصف شش سه است سه را دادیم بعلمای فریق
اول و سدس شش یکیست یکی را دادیم بوسطای فریق اول [illegible] بوارثها
ماند معلوم شد که مسئله [illegible] نیست هرگاه که مسئله [illegible] باشد الحاطریق
آنست که نظر کنیم در مسئله [illegible] عایله نیست
هر دو عایله از دو چنین است هرگاه که در مسئله [illegible] عایله نباشد [illegible]
از دو شش باشد الحاطریق آنست که سهم ایشان از مسئله ایشان سازیم
ایشان چهار مسئله ایشان را چهار کردیم سه را دادیم بعلمای فریق اول و یکی را
بوسطای فریق اول [illegible] بوارثها تا این زمان عمل قسمت میکردیم و بعد ازین
تصحیح میکنیم میان سهام و رؤوس سه حالت نظر کنیم استقامه و موافقه و مباینه
مانی آنکه علمای فریق اول سه است و رؤوس ایشان سه یکی مستقیم ملاحظه [illegible]
مانی [illegible] وسطای فریق اول [illegible] بوارثها یکی است و رؤوس دو یکی بر دو مستقیم
مباینه است هرگاه که میان رؤوس و سهام مباینه باشد الحاطریق آنست که رؤوس
[illegible] سهام را ضرب کنیم در اصل مسئله رؤوس [illegible] علمه دو [illegible]
چهار دو را ضرب کردیم دو بار چهار یا چهار دو هشت شد چند چیز [illegible]
سه جز اصل مسئله که چهار است مضروب که دو [illegible] ست و تصحیح مبلغ که هشت [illegible]
اکنون دو علم دیگر باقی ماند که می باید دانست یکی آنکه هر فریق را چه میرسد
آنکه هر فرد [illegible] فریق چه میرسد اما طریق [illegible] آنکه هر فریق چه میرسد آن

باقی البعد هر فریق را بمضروب می زنیم آن مبلغ که حاصل آید باقی فریق را بهم
رسد مثالها باقی البعد علیای هر فریق اول سه است سه را در زدیم بمضروب که دو است
شش شد باری دو و بار دو و بار سه عشر ثم دادیم بعلیای فریق اول باقی البعد وسطای
فریق اول پنج جزو ده اکی است یکی را زدیم بمضروب یک بار یا دو بار یک
دو شد دو را دادیم بوسطای فریق اول پنج برادرها را طریق دانستن آنکه
هر فرد و فریق چه مقدار گشت که باقی البعد هر فریق را بر رؤس آن فریق نسبت
کنیم و بآن نسبت مضروب قیاس کنیم و از مبلغ بر هم باقی البعد علیای فریق اول
سه است و رؤس یکی سه باشد یکی ثلاثه امثال ثلاثه امثال مضروب شش است
شش را دادیم بعلیای فریق اول باقی البعد وسطای فریق اول پنج برادرها
یکی رؤس ایشان دو یکی بدو نصف است بهر فرد ایشان یکی میدهیم که نصف شش
تمام می شود صورت دوم گشت که وسطای فریق اول مانده پنج
برادرها و در مرتبه سفلای فریق اول این مانده حق او سدس است پنج عصبه
می شوند مسئله از شش شد سه را دادیم بعلیای فریق اول یکی را دادیم بوسطای
فریق اول پنج برادرها دو مانده دادیم بعصبات تا این زمان عمل قسمت میکردیم
بعد ازین عمل تصحیح میکنیم میان سهام و رؤس سه حالت نظر کنیم استقامت و مباینه
و موافقه باقی البعد علیای فریق اول سه است رؤس یکی سه بیکی مستقیم فلا
حاجة الی الضرب باقی البعد وسطای فریق اول پنج برادرها یکی و رؤس
دو یکی بدو مباینه کل رؤس موقوف دو موقوف باقی البعد عصبات دو
و رؤس ایشان پنج است و دو به پنج مباینه است کل رؤس موقوف پنج موقوف
پس یکی دو موقوف و یکی پنج موقوف شد تا این زمان میان سهام و رؤس
سه حالت نظر میکردیم بعد ازین میان رؤس و رؤس موقوفات چهار حالت
نظر میکنیم تماثل تداخل توافق تباین دو را نظیر کردیم به پنج مباینه است چه گاه که
میان رؤس و رؤس موقوفات مباینه باشد آن طریق آنست که اقل اعداد

رؤس موقوفات را در اکثر رؤس ضرب کنیم بس دو را به پنج ضرب کردیم
بار پنج یا پنج بار دو ده شد وهو المضروب ده را ضرب کردیم با اصل مسئله
که شش است ده بار شش یا شش بار ده شصت شد وهو
التصحیح نه جز دانستیم اصل مسئله معلوم شد شش مضروب معلوم شد
ده تصحیح مبلغ معلوم شد شصت اکنون در میان ماند دو عمل دیگر یکی
انکه دانستیم که بهر فریق چه میرسد و دیگری انکه بهر فرد فریق چه میرسد
اما طریق دانستن انکه بهر فریق چه میرسد انست که مافی الید
هر فریق را در مضروب زنیم و مبلغ بدهیم مافی الید علیای فریق
اول سه است سه را ضرب کردیم بده سه بار ده یا ده بار سه سی شد
دادیم بعلیای فریق اول مافی الید وسطای فریق اول من
نواز بها یکی است و مضروب ده یکی را زدیم بده یک بار ده یا ده بار
یک ده شد دادیم بوسطای فریق اول من نواز بها مافی الید
عصبات دو و مضروب ده دو را زدیم در ده دو بار ده یا ده بار دو
بیست شد دادیم بعصبات اما طریق دانستن انکه بهر فرد فریق چه
میرسد انست که مافی الید هر فریق را برؤس آن فریق نسبت کنیم
و باآن نسبت مضروب قیاس کنیم و از مبلغ بدهیم مافی الید علیای
فریق اول سه است رؤس یکی سه بیکی ثلاثة امثال بر علیای
فریق اول را ثلاثة امثال مضروب دادیم سی است مافی الید وسطای
فریق اول من نواز بها یکی رؤس دو یکی بر دو نصف هر یک را نصف
مضروب میدهیم مضروب ده نصف مضروب پنج هر یک را پنج دادیم مافی الید
عصبه دو رؤس ایشان پنج دو به خمسین پس بهر فریق ایشان را خمسین
مضروب میدهیم مضروب ده خمسین او چهار هر یک را چهار داده

پنج ۲

چهار پنج

چهار بار پنج یا پنج بار چهار بیست شد. صورت بسیم آنست که در مرتبه بطن اعلی
فریق ثانی و وسطای فریق ثالث ابن ماند و در این صورت پنج دختر و یک پسر ماند
پنج چهار را بدان ممکن نیست بسط کردیم هفت دختر شد مافی الید البطن دو رئوس
البطن بیست با هفت بدو متباینه کل رئوس موقوف با هفت موقوف مافی الید
وسطای فریق اول مع حیز او با علی رئوس ایشان دو یکی بدو متباینه کل
رئوس موقوف دو موقوف از جا موقوف یکی دو موقوف یکی با هفت موقوف
دو را نظر کردیم بهفت متباینه است هرگاه که میان رئوس موقوفات متباینه باشد
اینجا طریق سر اکثر بهفت که اما طریق آنست که احد اعداد را بدیگری ضرب کنیم
احد اعداد یکی دو و یکی هفت اقل عدد رئوس را با اکثر عدد رئوس ضرب کنیم
دو را زدیم هفت دو بار هفت یا هفت بار دو چهارده شد وهو المضروب
ضرب کردیم با اصل مسئله که شش است چهارده بار شش یا شش چهارده بار
هشتاد و چهار شد و منه التصحیح سه چیز معلوم شد اصل مسئله که شش است
مضروب که چهارده است تصحیح مبلغ که هشتاد و چهار است الکنون ماند دو
عمل دیگر یکی آنکه دانیم که هر فریق چه میرسد و دیگر آنکه هر فرد چه میرسد
اما طریق آنکه دانستن آنکه هر فریق چه میرسد آنست که مافی الید هر فریق
را در مضروب زنیم و مبلغ بدهیم مافی الید علیای فریق اول سه است
مضروب مسئله چهارده سه را زدیم سه بار چهارده یا چهارده بار سه
چهل و دو شد دادیم بعلیای فریق اول مافی الید وسطای فریق اول مع حیز
او را یکی مضروب چهارده یکی را زدیم در چهارده یک چهارده را دادیم
بوسطای فریق اول مع حیز او را مافی الید عصبات دو مضروب چهارده دو را
زدیم بچهارده دو بار چهارده یا چهارده دو بار بیست و هشت شد دادیم
بعصبات اما طریق دانستن آنکه هر فرد و فریق چه میرسد آنست که مافی
الید

در چهارده هم

C.

هر فریق را بر رؤس آن فریق قسمت کنیم و تا آن قسمت مضروب را قیاس کنیم
در تصحیح بدهیم باقی الید علمای فریق اول سه است سه یکی ثلاثه امثال او دو
پس ما نیز علمای فریق اول را ثلاثه امثال مضروب دادیم مضروب چهار
سه مثل مضروب حصل و دو دادیم بعلمای فریق اول باقی الید وسطای
فریق اول مع تباین یکی است و رؤس ایشان دو یکی بدو نصف است
پس ما هر یک را نصف مضروب میدهیم مضروب چهارده نصف او هفت است
هر یک را هفت تیر دادیم باقی الید عصبات دو و رؤس ایشان هفت دو
هفت سبعین پس هر یک را سبعان میدهیم مضروب چهارده است دو
سبع وی چهار می شود هر یک از عصبه را چهار تیر میدهیم
چهارم آنست که با سفلای فریق ثالث که در برابر است پنج کس بنت صورت
ابن مانده و در این صورت شش دختر می شود و یک پسر و این صورت را ابدو
طریق تصحیح می توان کرد بطریق اختصار و بطریق بسط اختصار آنست که
دو دختر را یک پسر اعتبار کنیم و بسط آنکه یک پسر را دو دختر اعتبار کنیم و علما
اختصار را اصل الاعتبار کرده اند اما اول تصحیح مسئله بطریق اختصار
کنیم سفلای فریق اول تا ثالث مانده لاتوارثها احد مانین شش دختر و یک
پسر و اختصار بدان ممکن اختصار کردیم شش دختر را سه پسر کردیم چهار
پسر شد باقی الید ایشان دو رؤس ایشان چهار دو چهار موافقه
بالنصف نصف رؤس ... دو موقوف و ... یکی دو
و یک جای دیگر دو دو را نظر کردیم بدو مماثله یک دو را ضرب
کردیم باصل مسئله که شش است دو بار شش دوازده منه التصحیح
ببینه خبر معلوم شد اصل مسئله که شش است و مضروب که دو است
و تصحیح مبلغ که دوازده است اکنون حصه هر فریق را جدا کنیم
باقی الید علمای فریق اول سه زدیم در دو که مضروب است

گشتش یکی دادیم بعلیای فریق مافی الید وسطای فریق اول سه جز بواز بها
یکی بدهیم در دو که مضروب است دو را دادیم بوسطای فریق اول مافی الید
عصبات دو ضرب کردیم دو را در دو چهار شد دادیم عصبات اکنون حصه
هر فرد فریق را سازیم مافی الید علیای فریق اول سه است راس یکی سه یکی
ثلاثه امثال مضروب است و ثلاثه امثال مضروب شش دادیم شش را بعلیای
فریق اول مافی الید وسطای فریق اول سه جز بوار بها یکی است و رؤس
ایشان دو یکی بعد نصف است هر یک را نصف مضروب دادیم
مضروب یکی دو نصف او یکی هر یک را یکی دادیم مافی الید عصبات دو
رؤس ایشان چهار دو چهار نصف است هر یک را نصف مضروب مقدم
مضروب دو نصف او یکی هر یک را یکی دادیم پس هر یکی است و رابعی
یک و یکی پیکی مستقیم است و رؤس دختران دو است و سهم یکی است یکی
بعد در مسئله که کسر آید و کسر بنصف آید آنجا طریق آنست که اصل
مخرج نصف را در اصل مسئله ضرب کنیم اصل مخرج نصف دو اصل مسئله
دوازده دو را زدیم در دوازده بیست و چهار شد و همه التصحیح سه
چیز معلوم شد اصل مسئله که دوازده است مضروب که دو است التصحیح مبلغ
که بیست و چهار است اکنون میان ماند دو عمل دیگر یکی آنکه دانیم که بهر
فریق چه میرسد دیگر آنکه دانیم که بهر فرد فریق چه میرسد اما
طریق دانستن آنکه بهر فریق چه میرسد آنست که مافی الید
فریق را از اصل مسئله دادیم التصحیح آنکه اول است در مضروب زنیم

و مبلغ بدهیم ما فی الید علیای فریق اول شش مضروب دو شش را زدیم
بدو دوازده باشد دادیم سفلای فریق اول ما فی الید وسطای فریق
اول دویست مضروب دو بود دوازده دیم در دو چهارصد دادیم
بوسطای فریق اول سه صد لواریها ما فی الید عصبات چهار مضروب
دو چهار را زدیم در دو چهار دو هشت تا دلیل آنکه بهر فرد فریق
چه میرسد آنست که ما فی الید فریق را بر رؤس آن فریق نسبت دهیم
و بآن نسبت عکس کنیم و مبلغ بدهیم ما فی الید علیای فریق اول شش
را بر یکی شش یکی سته امثال پس علیای فریق اول را سته امثال
مضروب بدهیم مضروب دو شش مثل مضروب دو یک دوازده دوازده
را دادیم علیای فریق اول ما فی الید وسطای فریق اول هیچ تا لوازم
دویست را بر رؤس ایشان هم دویست دو بود و مثل پس هر یک را مثل مضروب
بدهیم مضروب دو هر یک را دو دادیم ما فی الید عصبات چهار
رؤس ایشان هم چهار است چهار بچهار مثل است پس هر عصبه را
مثل مضروب بدهیم مضروب دو است مثل مطالبه هم دو پس
هر یک دو بزوادیم پسر را دو دختر را یک تیر رسید اما تصحیح
اشتباه که بطریق بسط کنیم سفلای فریق اول ثالث ماند
لواریها احد یا بس شش دختر ماند و یک پسر یک پسر را بسط کردیم
و دو دختر ساختیم نصف عصبه شدند ما فی الید عصبه دو
و رؤس ایشان چهار و دو چهار موافقه بنصف رؤس ما الکسر علیهم

سهام را که چهار است با اصل مسئله که شش است ضرب کردیم
چهار شش یا شش چهار بیست و چهار شد و منه التصحیح از اینجا
جز معلوم شد اصل مسئله معلوم شد که شش است مضروب که چهار است
تصحیح مبلغ که بیست و چهار است اکنون دو عمل دیگر ماند که بهر فریق
چه میرسد و دیگر آنکه بهر فرد فریق چه میرسد اما طریق آنکه بهر فریق چه میرسد
آنست که ما فی الید فریق را در مضروب زنیم مبلغ چه باشد ما فی الید علیای
فریق اول سه است و مضروب چهار سه را در چهار زدیم سه چهار یا چهار
سه دوازده شد دادیم بعلیای فریق اول ما فی الید وسطای فریق اول
مع من یوازیها یکی است و مضروب چهار یکی را در چهار زدیم بوسطای فریق
اول مع من یوازیها ما فی الید عصبات دو است و مضروب چهار دو را
زدیم در چهار دو بار چهار یا چهار بار دو هشت شد دادیم به عصبات
و اما طریق دانستن آنکه بهر فرد فریق چه میرسد آنست که ما فی الید هر فریق را بر رؤس
آن فریق قسمت کنیم و آن نسبت مضروب را قیاس کنیم و مبلغ هر سهم ما فی الید علیای فریق
اول سه و رؤس یکی سه مثل یکی ثلاثه امثال است پس آنرا سه امثال مضروب هر سهم
مضروب چهار است و سه مثل او دوازده است دوازده را دادیم بعلیای فریق اول
ما فی الید وسطای فریق اول مع من یوازیها یکی است و رؤس ایشان دو پس یکی بر دو
نصف است هر یک را نصف مضروب هر سهم مضروب چهار است نصف او دو
هر یک را دو تیر دادیم ما فی الید عصبات دو است و رؤس ایشان هشت دو بر
هشت ربع است پس هر یک را ربع مضروب هر سهم مضروب چهار است
ربع او یکی است دادیم بهمت و این مسئله را که ذکر نمات در وکیده باشند
و درجات ایشان مختلف باشد مسئله تشبیب گویند و تشبیب در لغة

سه بیت و در اصطلاح ذکر ثبات و اختلاف درجات گفته اند در اصل بیت
در اول آن داخل شد شاعر است قصد دارد بذکر حوالی تا مردم گوش کنند قصیده و علما
شاعرم تشبیه کرده اند این مسئله را به تشبیب دادن قصیده را از مسئله زیرا که
بجهت وقت و حسن این مسئله بنوعی می شود ذهن و دیگر مسائل مشکل است
قسم چهارم از آن چهار قسم مسئله ردی است که در مسئله من لا یرد علیه
باشد و من یرد از دو جنس کامل صحیح یا از سه جنس باشد انما طریق است
که مسئله ایشان را از مسئلتین گیریم مثل زوجه و ام و بنت و بنت ابن فمن لا
یرد علیه را از اقل مخرج سهم و مسئله من لا یرد علیه را از سهام ایشان
کنند دانیم اگر ما باقی فرض من لا یرد علیه بر مسئله من یرد علیه مستقیم باشد
فبها و این در یک صورت است کما ذکر زوجه و اربع جدات و ستة
اخوات مسئله از یکی باقی ماند معلوم شد که مسئله ردیست هر جا که مسئله
ردی باشد و در مسئله من لا یرد علیه باشد و من یرد علیه از دو جنس باشد
طریقه است که مسئله ایشان را از مسئلتین کنیم فرض من لا یرد علیه را از اقل
مخرج سهم که ربع است یکی دادیم بزوجه مسئله من یرد این را از سهم ایشان گردانیم
که سه است بنابر آنکه کنند او من ثلاثة اذا کان ثلث و سدس بعد از آن باقی
فرض من لا یرد علیه که سه است قسمت کنیم بر مسئله من یرد ان که مستقیم فبها و الا
این زمان عمل قسمت مکرر دیدیم بعد از این عمل تصحیح کنیم میان سهام و روس هر جماعت
نظر کنیم کما فعلنا باقی السید زوجه یکی راس یکی مستقیم باقی السید جدات یکی از روس
چهار یکی بچهار مباینه باقی السید اخوات سه از روس شش دو باشش موافقه
بنصف نصف روس موقوف چهار را نظر کردیم بسه مباینه زدیم در سه ۱۲
و هو المضروب زدیم در اصل مسئله که چهار است ۴۸ فمنه التصحیح میان ما دو عمل
دیگر کما ذکرنا و اگر مستقیم نباشد تا باقی فرض من لا یرد علیه را در مسئله
من یرد علیه ضرب کن جمیع مسئله من یرد علیه را در مخرج فرض من لا یرد علیه
فالمبلغ مخرج الفریقین کما ربع زوجات و تسع بنات و ست جدات مسئله

ماند
الحاصله از ضرب ۳ یکی معلوم شد که مسئله رد بیست و هر ال بر د علیه هشت
هشتم پس از دو جنس است پس مسئله ایشان را از ثلثین کنیم فرض من لا
یرد علیه را از اقل مخرج سهم که ۸ است یکی دادیم بزوجه مسئله
من یرد ان را از سهام ایشان کنیم که پنج است سه بر ایله ثلث که او هم
ضمه اذا کان ثلثان و سدس بعد از ان مابقی هفت را قسمت کنیم بر مسئله من
یرد علیه که پ است هفت به پنج مباینه زدیم جمیع مسئله من یرد علیه را
در مخرج فرض من لا یرد علیه که هشت است پنج در هشت کنیم چهل شود
و هو الاصل بیان مالک کل مانده که می باید دانست که من لا یرد علیه چه میرسد
و من یرد علیه چه میرسد طریق انکه من لا یرد علیه چه میرسد آنست که
مافی الید او را در مسئله من یرد علیه زنیم مافی الید زوجه یکی زدیم در پنج
پنج را دادیم بایشان و من یرد علیه چه میرسد دانستن او آنست که
مافی الید ایشان را در مافی مخرج فرض من لا یرد علیه زنیم و ما دادیم
مافی الید جدات یکی زدیم در هفت دادیم بایشان مافی الید بنات
چهار زدیم در هشت سی و دو شد دادیم بایشان تا این زمان
عمل قسمت میکردیم الحال مافی الید زوجات پنج رؤس چهار مباینه چهار
موقوف مافی الید جدات هفت رؤس شش شش موقوف مافی
الید بنات ۲۸ رؤس نه مباینه نه موقوف یکی چهار موقوف
و یکی شش موقوف و یکی نه موقوف تا این زمان الحال ببینیم
میان چهار و شش موافقه بنصف نصف چهار که دو است زدیم در
شش ۱۲ شد نظر کردیم به نه موافقه بثلث ثلث ۱۲ که ۴ است

زدیم در نه که نود و سه شد بعد از آن زدیم در اصل مسئله که چهل ست
درجه آخر چهار را غلط کردم بنه سابنه چهار را زدیم در نه نود و دو
شد بعد از آن زدیم در اصل مسئله که دو است عشر
گیریم سه در چهار دوازده که هزار و دویست شود
آحاد که شش است زدیم در چهل دویست و
چهل شد مبلغ هزار و چهار صد و چهل
شد فمنه التصحیح اصل مسئله
چهل مضروب سی و شش

جد[illegible]	بنات	زوجات
[illegible]	١٥٥١	١٨٥
[illegible]	١١٢	لكم

زوجات
١٨٥
بنات
١٥٥١
جدات
٢ل٢

النطق يطلق على النطق الظاهري وهو التكلم وعلى النطق الباطني وهو ادراك المعقولات
وهو الفعل بقوى الاول وتسلك بالثاني مسلك السداد فبهذا المعنى يظهر وبقوى كلا المعنيين
النطق بنفس الناطقة الانسانية المسماة بالناطقة فاشتق له اسم من النطق   تستدرك

اهل السنة قوم يعتقدون عقيدة الرسول
وعقيدة الصحابة   كذا في نزهة الارواح
الموافقة للامام من طريق الاخبار في علم الكلام
دون الافكار   قنية

السنة هو عقيدة الرسول والائمة
هو عقيدة الصحابة
الكنز لمنير فتح الله الشريف في خلافة الشيخين
لمعة

مولانا حافظ الدين

قال النبي صلى الله عليه وسلم لا يعذب الله عز وجل في القبر المؤذن
والشهيد والمتوفى يوم الجمعة وفي جبل الخذاف من ترك ثلاث
جمعات متواليات بغير عذر يصير فاسقا ولا تقبل شهادته
وهو مأخوذ من تنجيس الابل الاوزاعي وعليه الفتوى وقيل من ترك جمعة
واحدة سقطت عدالته بغير عذر او تاويل اما اذا تركها بعذر فبنقص
الامام او لخوف ظلم من ظالم او لمرض لا تسقط عدالته وفي فتاوى
الكبرى لكل فرض معين له وقت كالصلوة والصوم فتأخيره عن
الوقت بغير عذر تسقط عدالته   كذا في المحيط

بسم الله الرحمن الرحيم اذا عرفنا هذا فنقول الوصية المطلقة اربع
انواع احدها ان يكون الوصية بقدر الثلث او اقل والثاني ان يكون باكثر
من الثلث واجازت الورثة والثالث اذا لم يجيزوا والرابع اذا اجاز البعض
ورد البعض اما بيان النوع الاول اذا اوصى بجزء من ماله فخذ مخرج ذلك الجزء
وادفع منه الجزء الموصى له به واقسم الباقي على سهام الورثة فان استقام فبها كما اذا
اوصيت بثلث مالها وخلفت زوجا واختا لاب وام فخذ مخرج الثلث وذلك ثلثة
وادفع منه الجزء الموصى به وذلك واحد بقي اثنان يستقيم على الورثة للزوج
النصف وذلك سهم وللاخت النصف وذلك ايضا سهم وان لم يستقم فانظر فان
كان بين الباقي من المخرج وبين مصحح الورثة موافقة فاضرب وفق مصحح الورثة
في المخرج فالمبلغ مصحح الورثة والوصية كما اذا اوصى بربع ماله وخلف اختين
لاب وام واختين لام فمسئلة الورثة تصح من ستة فخذ مخرج الربع الموصى به وذلك
اربعة وادفع منه الجزء الموصى به بقي ثلثة فاقسمها على مصحح الورثة وذلك ستة
والثلاثة لا يستقيم على الستة ولكن بينهما موافقة بالثلث فاضرب ثلث الستة
وذلك اثنان في المخرج وذلك اربعة يبلغ ثمانية فمنها تصح المسئلة مع الوصية
ثم اضرب الجزء الموصى به في المضروب وذلك اثنان يبلغ اثنين فهو للموصى له واضرب الباقي
وذلك ثلاثة في المضروب يبلغ ستة يستقيم على مصحح الورثة لكل اخت لاب وام
اثنان ولكل اخت لام واحد وان لم يكن بينهما موافقة فاضرب جميع المصحح في
المخرج كما اذا كانت المصحح اربعة بان خلف امرأة وابوين فاضرب جميع المصحح في المخرج
يبلغ ستة عشر ثم اضرب الموصى به في المضروب يبلغ اربعة فهي للموصى له ثم اضرب الباقي
يبلغ اثنا عشر يستقيم على المصحح وقس على هذه الصورة نظايرها ويمكن ان تخرج
المسائل بطريق الجبر والمقابلة بان تأخذ في المسئلة الاولى مالا تدفع منه ثلثه يبقى ثلثا
مال يعادل للمصحح وذلك اثنان فالثلث اذا كان يعادل لا سهم فالمال ثلاثة او

يكل

نكمل المال بنصفه لكانه ونزيد على عديله مثل نصفه ليبقى المعادلة بينهما بعد المال
الكامل معادلا للثلثة فالمال اذا ثلثة وفي المسئلة الثانية ان يأخذ مالا فندفع منه
ربعه يبقى معك ثلثة ارباع مال معادلا للستة وهي ستة فنكمل المال بان نزيد على
الباقي ثلثه ونزيد على عديله ايضا ثلثه ليبقى المعادلة بينهما بعد المال الكامل معادلا
للثمانية فالمال اذا ثمانية وفي المسئلة الثالثة ان نأخذ مالا وندفع منه ربعه
يبقى معك ثلاث ارباع مال معادلا للاربعة فنكمل المال بمثل ثلث الباقي ونزيد على عديله
مثل ثلثه ليصير المال الكامل معادلا للخمسة وثلث فالمال اذا خمسة وثلث فالحاصل
واحد وثلث وبالبسط يصير المال ستة عشر والربعة بقي اثنا عشر يستقيم على المصحح
فان اوصى لاحد بجزء وللآخر بجزء آخر فخذ عددا يخرج منه الجزءان فيه البعض وادفع منه
الجزئين الى الموصى لهما واقسم الباقي على المصحح كما اذا اوصى بخمس ماله وللآخر بثمن ماله
فخذ عددا يخرج منه الخمس والثمن وذلك اربعون ادفع منه الجزئين وهما ثلثة عشر بقي سبعة
وعشرون فاقسمه على المصحح فان اوصى لآخر بجزء مما يبقى فخذ عددا يخرج منه الجزء الاول
ومن الباقي الجزء الثاني فادفع منه الجزء الاول وادفع من الباقي الجزء الآخر واقسم الباقي
على المصحح كما اذا اوصى بسدس ماله وللآخر بعشر ما يبقى من المال فخذ عددا له سدس ولباقيه
عشر وذلك ستون ادفع منه السدس بقي خمسون ادفع منها عشرها بقي خمسة واربعون فاقسمها
على المصحح واما بيان النوع الثاني وهو مثل الاول واما بيان النوع الثالث اذا
اوصى باكثر من الثلث والورثة لم يجيزوا فاقسم ثلث المال بين الموصى لهم على سهام
الوصية وباقي المال بين الورثة على سهامهم كما اذا اوصى بتسع ماله وللآخر بثلاثة
اثمان ما يبقى من المال وخلف ابوين وبنتين فنحتاج الى اقسام الوصية اولا فاقسم ثلث
المال على اربعة للموصى له الاول سهم وللثاني ثلاثة واقسم ثلثي المال وذلك ثمانية
على سهام الورثة وذلك ثمانية عشر والثمانية ~~لا تستقيم على ثمانية~~ لا ينقسم على ثمانية
عشر ولكن بينهما موافقة بالنصف فاضرب نصف المصحح وذلك تسعة في المال وذلك

فاقسمها

[illegible]

اثنى عشر يبلغ مائة وثمانية فمنها تصح المسئلة ثم اضرب نصيب من كان له شىء من ثلثى المال
والمصلحة بثمانية فاضرب جميع المصلحة في المال ثم اضرب نصيب من كان له شىء من سهام الوصايا في
جميع المصلحة ونصيب من كان له شىء من المصلحة في جميع ثلثى المال فهو نصيبه كما
اذا خلف امرأة واما واختين لأم ولأب فالمصلحة ثلاثة عشر وبين ثلثى المال
وذلك ثمانية وبين ثلاثة عشر مباينة فاضرب الثلاثة عشر في المال وذلك
اثنا عشر يبلغ مائة وستة وخمسين فمنها تصح المسئلة واما بيان النوع الرابع
اذا اجاز بعض الورثة ورد البعض فمن لم يجز فالثلث جائز عليه ومن
اجاز كان ذلك في حصته فصحح المسئلة على تقدير الاجازة ثم صحح المسئلة على تقدير
الرد كما اذا اوصى بثلثة اعشار المال ولاخر بخمس المال وخلف ابنين فاجاز احدهما
الوصيتين ورد الآخر فعلى تقدير اجازتهما الوصيتين للموصى له الاول ثلثة
عشرة وللثاني اثنان والباقي وهو الخمس للابنين نصفين وتصح المسئلة من
عشرين وعلى تقدير ردهما الوصيتين الثلث بين الموصى لهما على خمسة
وتصح من خمسة عشر فبين المسئلتين موافقة بالخمس فاضرب خمس احدهما في جميع الاخرى
يبلغ ستين فمنه تصح المسئلتان فالثلث سالم لهما بغير اجازة وهو عشرون بقي
لهما الى تمام الوصيتين سدس المال وعشرة فلهما نصف ذلك وهو خمسة وهو حصة المجيز
فاجتمع لهما خمسة وعشرون فيقتسمانها بينهما اخماسا للموصى له الاول خمسة عشر
وللثاني عشرة وللابن الراد عشرون وبقي للمجيز خمسة وعشرون وليس بين الانصباء
موافقة بالخمس فاختصر المال الى خمسة فاعط لكل واحد خمس نصيبه ولو خلف ثلاثة
بنين فاجاز احدهم الوصيتين ورد اخواه والمسئلة بحالها فعلى تقدير الاجازة
تصح من ثلثين وعلى تقدير الرد تصح من خمسة واربعين وبينهما موافقة بجزء من خمسة عشر
فاضرب وفق احدهما في جميع الاخرى يبلغ تسعين فمنه تصح المسئلة فالثلث
سالم لهما بغير اجازة وهو ثلثون بقي لهما الى تمام الوصيتين خمسة عشر فلهما

ثلث

ثلثه ذلك وهو حصة المجيز فاجتمع له خمسة وثلثون يكون بينهما اخماسا للاول
احد وعشرون وللثاني اربعة عشر ولكل واحد من الابنين الرادين عشرون
وبقي للمجيز خمسة عشر ولو اجاز اثنان منهم ورد الثالث بقي للموصى لهما الى تمام
الوصيتين خمسة عشر فلهما ثلثا ذلك حصة الابنين المجيزين فاجتمع لهما اربعون
بينهما اخماسا وللابن الراد عشرون ولكل واحد من الابنين المجيزين خمسة عشر
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم

قال اهل الحق حقايق الاشياء ثابتة والعلم بها

متحقق خلافا للسوفسطائية ثم اسباب العلم للخلق ثلثة الحواس

السليمة والخبر الصادق والعقل فالحواس خمس السمع والبصر

والشم والذوق واللمس وبكل حاسة منها يوقف على ما وضعت

هي له والخبر الصادق على نوعين احدهما الخبر المتواتر وهو

الثابت على السنة قوم لا يتصور تواطئهم على الكذب وهو

موجب للعلم الضروري كالعلم بالملوك الخالية في الازمنة الماضية

والبلدان النائية والثاني خبر الرسول المؤيد بالمعجزة والعلم

الثابت به يضاهي العلم الثابت بالضرورة في التيقن والثبات واما

العقل وهو سبب للعلم ايضا وما ثبت منه بالبديهة فهو ضروري

كالعلم بان كل الشيء اعظم من جزئه وما ثبت بالاستدلال فهو اكتسابي

و الالهام ليس من اسباب المعرفه بصحة الشئ عند اهل الحق والعالم

بجميع اجزائه محدث اذ هو اعيان واعراض فالاعيان ما له قيام

بذاته وهو اما مركب وهو الجسم او غير مركب كالجوهر وهو الجزء

الذي لا يتجزى والعرض ما لا يقوم بذاته ويحدث في الاجسام

والجواهر كالالوان والاصوات والاكوان والطعوم والروائح

والمحدث للعالم هو الله تعالى الواحد القديم الحي القادر العليم

السميع البصير الشائي المريد ليس بعرض ولا جسم ولا جوهر ولا

مصور ولا محدود ولا معدود ولا متبعض ولا متجز ولا متركب

ولا متناه ولا يوصف بالماهية ولا بالكيفية ولا يتمكن في مكان ولا يجري

عليه زمان ولا يشبهه شئ ولا يخرج عن علمه وقدرته شئ وله صفات

ازلية قائمة بذاته وهي لا هو ولا غيره وهي العلم والقدرة والحيوة

والقوة والسمع والبصر والارادة والمشية والفعل والتخليق والترزيق

والكلام وهو متكلم بكلام هو صفة له ازلية ليس من جنس الحروف

والاصوات وهو صفة منافية للسكوت والآفة والله سبحانه وتعالى

متكلم بها آمر وناه ومخبر والقرآن كلام الله تعالى غير مخلوق وهو مكتوب في

مصاحفنا محفوظ في قلوبنا مقروء بألسنتنا مسموع بآذاننا غير حال فيها

والتكوين غير المكون عندنا وهو صفة الله تعالى ازلية وهو تكوينه للعالم

ولكل جزء من اجزائه لوقت وجوده والارادة صفة الله تعالى

واجبة بالنقل ازلية قائمة بذاته ورؤية الله تعالى جائزة في العقل ورد الدليل السمعي

بايجاب رؤية المؤمنين الله سبحانه وتعالى في دار الآخرة فيرى لا في

مكان ولا على جهة من مقابلة او اتصال شعاع او ثبوت مسافة بين الرائي

وبين الله تعالى ومشيئته وحكمه وقضيته وتقديره وللعباد افعال

اختيارية يثابون بها ويعاقبون عليها والحسن منها برضاء الله تعالى

والقبيح ليس برضاء الله تعالى والاستطاعة مع الفعل وهي حقيقة القدرة

التي يكون بها الفعل ويقع هذا الاسم ايضا على سلامة الاسباب والآلات
والجوارح وصحة التكليف تعتمد هذه الاستطاعة ولا يكلف العبد بما
ليس في وسعه وما يوجد من الالم في المضروب عقيب ضرب انسان والانكسار
في الزجاج عقيب كسر انسان وما اشبهه كل ذلك مخلوق الله سبحانه وتعالى
لا صنع للعبد في تخليقه والمقتول ميت باجله والاجل واحد والحرام
رزق والحلال رزق وكل انسان يستوفي رزق نفسه حلالا كان
او حراما فلا يتصور ان ياكل انسان رزق غيره او ياكل غيره رزقه
والله تعالى يضل من يشاء ويهدي من يشاء وما هو الاصلح للعبد فليس بواجب
على الله سبحانه وتعالى وعذاب القبر للكافرين ولبعض عصاة المؤمنين وتنعيم
اهل الطاعة في القبر بما يعلمه الله تعالى ويريده وسؤال منكر ونكير
ثابت بالدلائل السمعية والوزن حق والكتاب حق والبعث حق
والسؤال حق والحوض حق والصراط حق والنار والجنة حق وهما
مخلوقتان موجودتان باقيتان لا تفنيان ولا يفنى اهلهما والكبيرة
لا تخرج العبد المؤمن من الايمان ولا تدخله في الكفر والله سبحانه وتعالى

لا يغفر الشرك ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء من الصغاير والكباير

ويجوز العقاب على الصغيرة والعفو عن الكبيرة اذا لم يكن عن الاستحلال والاستحلال

كفر والشفاعة ثابتة للرسل والاخيار في حق اهل الكباير بالمستفيض من الاخبار

واهل الكباير من المؤمنين لا يخلدون في النار والايمان هو التصديق بما جا

من عند الله سبحانه وتعالى والاقرار به واما الاعمال فهي تتزايد بنفسها والايمان

لا يزيد ولا ينقص والايمان والاسلام واحد واذا وجد التصديق والاقرار

جاز ان يقول انا مؤمن حقا ولا ينبغي ان يقول انا مؤمن ان شاء الله سبحانه

والسعيد قد يشقى والشقي قد يسعد والتغير على السعادة والشقاوة دون

الاسعاد والاشقاء لانهما من صفات الله تعالى وفي ارسال الرسل حكمة قد

ارسل الله سبحانه وتعالى رسلا من البشر الى البشر مبشرين ومنذرين ومبينين

للناس ما يحتاجون اليه من امور الدنيا والدين وايدهم بالمعجزات الناقضات

للعادات واول الانبياء آدم عليه السلام وآخرهم محمد عليه السلام وقد روي

بيان عددهم في بعض الاحاديث والاولى ان لا يقتصر على عددهم في التسمية فقد

قال الله تعالى منهم من قصصنا عليك ومنهم من لم نقصص عليك ولا يؤمن في ذكر العدد

ان يدخل فيهم من ليس منهم او يخرج من هو منهم وكلهم كانوا مبلغين عن الله سبحانه

صادقين ناصحين للخلق وافضل الانبياء محمد صلى الله عليه وسلم والملائكة عباد الله

لا تغير على الله تعالى ولا على صفاته صح

العاملون

انهم عاملون بامره لا يوصفون بذكورة ولا انوثة ولله تعالى كتب
انزلها على انبيائه وبين فيها امره ونهيه ووعده ووعيده والمعراج
لرسول الله صلى الله عليه وسلم في اليقظة بشخصه الى السماء ثم الى ما شاء الله تعالى
من العلى حق وكرامات الاولياء حق فتظهر الكرامة على طريق نقض العادة
للولي من قطع المسافة البعيدة في المدة القليلة وظهور الطعام والشراب
واللباس عند الحاجة والمشي على الماء وفي الهواء وكلام الجماد والعجماء
واندفاع المتوجه من البلاء وكفاية المهم من الاعداء وغير ذلك من
الاشياء ويكون ذلك معجزة للرسول الذي ظهرت هذه الكرامة
لواحد من امته لانه لن يكون محقا في ديانته وديانته الاقرار برسالة
رسوله وافضل البشر بعد نبينا ابو بكر الصديق ثم عمر الفاروق ثم عثمان
ذو النورين ثم امير المؤمنين علي المرتضى رضي الله عنهم وخلافتهم على هذا
الترتيب والخلافة ثلثون سنة ثم بعد ذلك ملك وامارة والمسلمون
لا بد لهم من امام يقوم بتنفيذ احكامهم واقامة حدودهم وسد ثغورهم
وتجهيز جيوشهم واخذ صدقاتهم وقهر المتغلبة والمتلصصة وقطاع الطريق
واقامة الجمع والاعياد وقطع المنازعات الواقعة بين العباد وقبول
الشهادات القائمة على الحقوق وتزويج الصغار والكبار اللذين

يظهر بها انه ولي ولا يكون وليا الا

الثغر موضع المخافة من البلدان صحاح

الاولياء لهم وقسمة الغنائم وينبغي ان يكون الامام ظاهرا لا مختفيا
ولا منتظرا وان يكون من قريش ولا يجوز من غيرهم ولا يختص ببني هاشم
واولاد علي رضي الله عنه ولا يشترط ان يكون معصوما ولا ان يكون
افضل من اهل زمانه ويشترط ان يكون من اهل الولاية سائسا
قادرا على تنفيذ الاحكام وحفظ حدود دار الاسلام وانصاف
المظلوم من الظالم ولا ينعزل الامام بالفسق والجور وتجوز
الصلوة خلف كل بر وفاجر ويصلى على كل بر وفاجر ويكف
عن ذكر الصحابة الا بخير ويشهد بالجنة للعشرة المبشرة الذين بشرهم النبي
صلى الله عليه وسلم بالجنة ونرى المسح على الخفين في الحضر والسفر ولا نحرم
نبيذ التمر ولا يبلغ ولي درجة الانبياء ولا يصل العبد الى حيث يسقط عنه الامر
والنهي والنصوص تحمل على ظواهرها والعدول عنها الى معان يدعيها اهل الباطن
الحاد وكفر ورد النصوص كفر واستحلال المعصية كفر والاستهانة بها كفر والاستهزاء
على الشريعة كفر واليأس من الله تعالى كفر والامن من الله تعالى كفر وتصديق الكاهن
بما اخبره عن الغيب كفر والمعدوم ليس بشيء وفي دعاء الاحياء للاموات
وصدقتهم عنهم نفع لهم والله تعالى يجيب الدعوات ويقضي الحاجات وما اخبر به

عليه الصلاة

زينب ١٦

ام طلحة — بنت عاية

١/٦ — ١/٦

ام حبيبة — اب خالد

١/٢٨ — ٢/١٦

و ١٦ — مواحد ثلثي — وعد ٣

عالة — طلحة مذكوره

بنت — الن — ابن بكلي

١/٣ — ٢/٦ — ٢/٦

١٢ — ٢٤ — ٢٤

١٢٨ — ١٦٢ و ٢٤ — مباينة

طلحة

ام اخي — مثل اخ صالح — اخي عيني فاضل

١/٩ — ١/٩

22

مسئله

بو زید ٢ — عمرو — بو بکر — بو خالد — بنت زینب

٢ — $\frac{٣}{٧٢}$ — $\frac{٣}{٧٢}$ — $\frac{١}{٣٦}$ / ١٤٤

ولا والد ٢ مواقعه ٣٦ و ٧ ع ٣٢ ل ٢

مسئله

زوجه فاطمه ٧٢ — بنت عائشه — بنت خدیجه — بنت رقیه — اخ عینی بکر مذکور — معلم مذکور — اخ عینی

٩ — ١٦ — ١٦ — ١٦ — ٦ — ٦

١٤٤ — ١٩٢ — ١٩٢ — ١٩٢

٧٦٨ — ٧٦٨ — ٧٦٨

١٣٧٢ — ١٣٧٢ — ١٣٧٢

مسئله

بکر

اخ عینی خالد مذکور — اخت عینیه زینب مذکوره

$\frac{٢}{١٢}$ — $\frac{١}{٣٦}$ / ١٤٤

١٠٠٨ ع

مواقعه مصنع

زوجه عائشه — بو ترسول — بو سردی — بو سکر سردی — بنت اغاجه — خالد

$\frac{١}{٦٥}$ — $\frac{٢}{١٣٠}$ — $\frac{٢}{١٣٠}$ — $\frac{٢}{١٣٠}$ — $\frac{١}{٦٥}$

١٩٥ — ٣٩٠ — ٣٩٠ — ٣٩٠ — ١٩٥

١٥٦٠ — ٦٢٤٠ — ٦٢٤٠ — ٦٢٤٠ — ٣١٢٠

سنه ۱۲۶۰ مواجب ربعی

آغاجان

باقی

۱۲۰۹۶

مباس

آغاجان مذکوره

باقی

متلب

بولنزر

۱۹۰ / ۷۸۰

۱۹۰ / ۷۸۰

مواجب ربعی

۱۲۰۹۶

۴۸۳۸۴

آغاجان

بدر فولاد

تیمور

۳ / ۲۹۲

۳ / ۲۹۲

جمعه

۱۲۰۹۶

۱۲۰۹۶

۱۶۰

۳۹۰

۱۹۰

... الصلوة الامام و ... ركعة

واحدة وبقي ثلاث ركعات كيف يتم قال ابو حنيفة

اذا سلم الامام المسبوق يصلي ركعة بفاتحة الكتاب والسورة

ثم يقوم ويصلي ركعة اخرى بفاتحة الكتاب والسورة

ثم يقعد ويتشهد ثم يقوم ويصلي الركعة الثالثة

بفاتحة الكتاب خاصة ويتشهد ويسلم كصلوة المغرب

وهذا قول ابي حنيفة والعفو عليه

كذا في المحيط وفي الظهيرية التحيات

مسبوق يك ركعت نماز را پس ... تمام ادا كرده واين صورتها

دارد چون ... كه صورت وي ... در نماز شام در

قعدهٔ اول امام را يافت و اقتدا كرده امام را سجده سهو شده

امام سجده سهو آورد و قعده بجاي آورده واين شخص مقتدي

دو ... خود را بجز التحيات تمام ميكند ... او را نيز

سجده سهو لازم آمده پس سجده سهو بجاي مي آرد و يك

قعدهٔ ديگر را نيز بجاي مي آرد پس اگر ملاحظه بكني ...

قعده تمام كرده ... مولانا محمد يوسف ...

... اگر مقتدي ... نماز امام را ... يك ركعت يافت شام را ...

24

خطا عرب طط قادصرلصبا

تیقرنغ اکرامولادر کنید

دزمیطاح نو ذطایح سجاد

ووکلو ودمنفر فیح سحح وطانل

ازبرای حضور حبیب اعوذ اقی والنمز

یاب باوی ابن شطوق

جذ بیه جوبح جزکاح کذ حطکز دذ بوده ک دوکد ذرکح ذیح لب دطلوهر که

هول هزله یحم هطه بقند

بعد از آن اندر مقام بیت چار

ابیات شش هفت باشد دو چار

برآن ارقام فردا نکی بزنید

یحح سید لبحاد نسیب

ولو ترك ابن بنت اخ لاب وبنتي ابن اخت لاب وعما ايضا بنتا بنت
اخت لاب وام وترك ايضا بنت ابن اخت لام بهذه الصورة
عند ابي يوسف ره المال كله لبنتي بنت اخت لاب وام للقرابة
وعند محمد ره يقسم المال على الاصول التي هي الاخوة والاخوات وبعده
فيهم الجهات وعدد الفروع فما اصاب كل فريق فيهم يقسم بين
فروعهم فصل في الصنف الرابع

عمة لاب عمة لاب عم لاب خالة لاب خالة لاب خال لاب
بنت ابن بنت بنت ابن بنت
انثى انثى انثى

ابن بنت اخ لاب
بنتي ابن اخت لاب
بنت اخت لاب
بنت ابن اخت لام

یکی از یکی مثل
یکی از دو نصف
یکی از سه ثلث
یکی از چهار ربع
یکی از پنج خمس
یکی از شش سدس

نه از ده تسعة اعشار
نه از نه مثل
هشت از ده ثمانية اعشار
هشت از نه ثمانية اتساع
هشت از هشت مثل
هفت ... سبعة ...
ده از ... مثل

حطی عرب طاقه

دو نفر عرب ... الاکرامی ولد آنتاب

[illegible]

تم

[illegible]

ججه جوجه جرگاه

بعد از آنکه مقام بیت

الوهرگه

ده نقد

یکی از یکی مثل	یکی از دو نصف	یکی از سه ثلث	یکی از چهار ربع	یکی از پنج خمس	یکی از شش سدس
یکی از هفت سبع	یکی از هشت ثمن	یکی از نه تسع	یکی از ده عشر	دو از دو مثل	دو از سه ثلثان
دو از چهار نصف	دو از پنج خمسان	دو از شش سدسان و ثلث	دو از هفت سبعان	دو از هشت ثمنان و ربع	دو از نه تسعان
دو از ده عشران و خمس	سه از سه مثل	سه از چهار ثلثة ارباع	سه از پنج ثلثة اخماس	سه از شش نصف و ثلاثة اسداس	سه از هفت ثلثة اسباع
سه از هشت ثلثة اثمان	سه از نه ثلثة اتساع	سه از ده ثلثة اعشار	چهار از چهار مثل	چهار از پنج اربعة اخماس	چهار از شش اربعة اسداس
چهار از هفت اربعة اسباع	چهار از هشت نصف و اربعة اثمان	چهار از نه اربعة اتساع	چهار از ده اربعة اعشار	پنج از پنج مثل	پنج از شش خمسة اسداس
پنج از هفت خمسة اسباع	پنج از هشت خمسة اثمان	پنج از نه خمسة اتساع	پنج از ده نصف خمسة اعشار	شش از شش مثل	شش از هفت ستة اسباع
شش از هشت ستة اثمان	شش از نه ستة اتساع	شش از ده ستة اعشار	هفت از هفت مثل	هفت از هشت سبعة اثمان	هفت از نه سبعة اتساع
هفت از ده سبعة اعشار	هشت از هشت مثل	هشت از نه ثمانية اتساع	هشت از ده ثمانية اعشار	نه از نه مثل	نه از ده تسعة اعشار
ده از ده مثل [illegible]					

صورة العول الى ثلثة عشر امراة وام واختان لاب وام والى خمسة عشر اختان
لام والى سبعة عشر ام مع هولاء

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین
اما بعد فقیر حقیر قلیل البضاعت گوشه نشین زاویه قناعت المفتقر
الی الملک الغنی محمد بن بابا المشتهر بکلان البلخی که باعث بر تحریر این رساله
آن بود که بعضی از فضلا درس فرائض میگفتند فاضل لطریق امتحان
این مسئله را که بعضی از ورثه دو وصیت و بعضی دیگر دوی دیگر را و بعضی
همه را رد کرده اند درمیان آوردند این بیچاره آن مسئله را تصحیح کرده
بر سبیل قواعد چند سطری نوشت تا مبتدیان را فایده باشد و این بیچاره را بدعای
خیر یاد آرند و بالله العصمة علی من اتبع الهدی بدانکه وصیت بر چهار قسم است اول
آنکه جزء وصیت مقدار ثلث مال باشد یا کمتر از آن دوم آنکه بیشتر از ثلث باشد
ولیکن ورثه اجازت کرده باشند سیوم آنکه ورثه همگی اجازت نکرده باشند
چهارم آنکه بعضی از ورثه اجازت کرده باشند و بعضی نی اول آنکه مردی
وصیت کرد بجزء از مال خود پس بکیر عددی را که مخرج آن جزء است و از آن
عدد جزء وصیت کرده را بدو ده و باقی مانده بر سهام ورثه قسمت کن اگر
مستقیم آید چنانکه هر کس تمام باشد مثلا اگر زنی وصیت کرد بثلث مالش
و بعد از آن فوت شد و از وی وارث شوهر زید و یک خواهر پدر و مادری
زینب ماند پس مخرج ثلث را که سه است بکیر و جزء وصیت را که یکی است
بموصی له بده دو باقی ماند بسهام زید و زینب مستقیم هر یکی را یک ثلث
باشد و اگر مستقیم نیاید پس نظر کن اگر مانده باقی از مخرج و مصحح از ورثه
موافقت باشد مصحح را در مخرج وصیت ضرب کن آنچه حاصل شود تصحیح مسئله

وصیت ورثه تمام باشد چنانکه مثلا اگر شخصی بربع فوت شد و بعد از فوت دو خواهر عینیه دو خواهر مادری باقی ماند مسئله و ورثه

از

از خمسی تصحیح یا بد چهار ثلثان شش است نصیب خواهران عینیه است
و دو نصیب خواهران مادری بعد از آن جزء وصیت را که ربع است از چهار
بموصی له بده سه که باقی ماند بر مسئله ورثه مستقیم نیست ولیکن بینهما
موافقه بالثلث است پس ثلث شش که دو است در چهار ضرب کن هشت میشود
پس جزء وصیت را که یکی است در مضروب که دو است ضرب کن دو میشود دو با نه بموصی له
بده و نیز باقی مانده را که سه است در مضروب ضرب کن شش میشود بر مصحح
ورثه مستقیم است هر خواهر عینیه را دو و نیز هر یک از خواهران مادری را
یک تیر رسد و اگر بینهما مباینت باشد پس ضرب کن جمیع مصحح ورثه را در
مخرج وصیت چنانکه مسئله ورثه چهار باشد مثلا اگر مردی مرد و از وی یک
موصی له بربع و یک زن جعفر و پدر بکر و مادر طلحه ماندند و پس مصحح ایشان از
چهار باشد و مخرج وصیت نیز چهار پس ضرب کن جمیع مصحح را در مخرج وصیت
شانزده شود بعد از آن نصیب موصی له را که ربع است و آن یکی است
در چهار ضرب کن تمام چهار باشد بموصی له بده و بعد از آن باقی را در مضروب
ضرب کن دوازده شود جعفر را سه تیر و طلحه را نیز سه تیر و بکر را
نیز سه تیر رسد قسم ثانی پس عمل در وی مثل عمل در قسم اول است و اما
بیان قسم سیوم اگر کسی وصیت کرد به بیشتر از ثلث مال و لیکن ورثه او
اجازه نکرده اند پس ثلث مال را قسمت کن میان موصی لهم بر سهام وصیت
و ثلثان مال را میان ورثه بر وفق سهام ایشان مثلا اگر مردی وصیت
کرد بعمرو بنصف مال و بخالد بسدس باقی از مال و بعد از فوت او وارث
پدر و مادر و سه پسر ماند پس مخرج وصیت نه باشد ~~[illegible]~~ یکی

مخرج نیز شش است با پدر و ول [illegible] از ثلث [illegible] نکرده [illegible] زیاده از ثلث کمال وصیت [illegible] اجازه [illegible] فرقان [illegible] عمرو را [illegible] پسر

و ثلث سه که یکی است بر سهام وصیت که چهار است مباین کل سهام را موقوف ساختیم
و میان ثلثان که دو است و مصحح ورثه که هژده است موافقه بالنصف است
نصف مصحح را که نه است موقوف ساختیم بعد از آن نظر کردیم میان چهار و نه
متباین یافتیم کل احدهما را در آن دیگر ضرب کردیم سی و شش شد این سی و شش را
در سه ضرب کردیم صد و هشت حاصل شد بعد از آن یکی را در سی و شش ضرب
کردیم همان سی و شش شد نه را بعمرو و بیست و هفت را بخالد دادیم و دو را
در سی و شش ضرب کردیم هفتاد و دو شد بر مصحح ورثه که هژده است
قسمت کردیم به هر یکه از پدر و مادر را دوازده تیر دادیم و هر یکه از پسران
را شانزده تیر دادیم **فصل** از برای تصحیح این مسئله عددی که ثلث
آن بر سهام وصیت مستقیم باشد دوازده است ثلث دوازده که چهار است بموصی لها
دادیم بر ثلثان مستقیم نه ثلثان دوازده که هشت است بر مصحح ورثه که هژده است
مستقیم نیست ولیکن میان هر دو موافقه بالنصف است نصف مصحح را که نه است در
دوازده ضرب کردیم صد و هشت حاصل شد بعد از آن هر کسی را که از سهام
وصایا چیزی بود در وفق مصحح ضرب کردیم و هر کسی را که از مصحح چیزی
بود در وفق ثلثان دوازده که چهار است ضرب کردیم مطلوب حاصل شد
و اگر میان ثلثان و مصحح مباینت باشد ضرب کن جمیع مصحح را در مخرج
وصیت بعد از آن ضرب کن سهام وصایا را در جمیع مصحح و سهام ورثه
را در جمیع ثلثان مخرج و آنچه حاصل شود نصیب آنکس باشد که سهام او را ضرب
کرده شده است مثال آن چنان کسی که بتسع مال بیکی و به ثمن باقی بدیگری
وصیت کرده بود فوت شود و از وی یک زن و مادر و دو خواهر پدر

[illegible]

جزء

جزئی است در سیزده ضرب باید کرد و هر که از مصحح جزئی یابد در
باید ضرب کرد و درین مسئله عمرو را یک تیر است در سیزده ضرب
کردیم همان سیزده است بعمرو دادیم و خالد را سه تیر بود در سیزده
ضرب کردیم سی و نه شد بخالد دادیم و زن را سه تیر بود در
هشت ضرب کردیم بیست و چهار شد باو دادیم و مادر را دو تیر
بود در هشت ضرب کردیم شانزده شد باو دادیم و هر یک از
خواهران را یک تیر بود در هشت ضرب کردیم سی و دو شد باو
دادیم

بیان قسم چهارم اگر وصیت زیاده از ثلث باشد
و بعضی از ورثه اجازه کنند تمام وصیت را و بعضی رد کنند تمام
را پس کسی که اجازه نکرده است وصیت در حق او در ثلث باشد و آن
کسی که اجازه کرده است آن وصیت در حصهٔ او مؤثر است پس
مسئله را بر تقدیر اجازه تصحیح باید کرد بعد از آن بر تقدیر عدم اجازه
تصحیح باید کرد مثلا اگر مردی وصیت کرد نیم عشر مالش بزید
و خمس مال بعمرو و بعد از فوت از وی دو پسر ماند یکی اجازه
کرد هر دو وصیت را و یکی رد نمود هر دو وصیت را بر تقدیر اجازه
این مسئله از بیست تیر تصحیح می یابد زیرا که سهام وصیت پنج می شود
از ده سه تیر زید دو تیر عمرو و پنج که می ماند بر دو پسر مباین [illegible]
رؤس ایشان زیرا که دو پسرند در ده ضرب کردیم بیست شد و بر تقدیر عدم
اجازه از پانزده قسمت می یابد چرا که سهام وصیت پنج است آن را ثلث
اعتبار می کنیم و ده دیگر را دو ثلث می گیریم پانزده می شود بعد از آن
ما بین بیست و پانزده [illegible] که ربع است [illegible] یکی یا پانزده را [illegible] می یابیم و بیست مباین پانزده توافق

بیست و اگر چهار است در پانزده ضرب میکنیم شصت می شود پس آن
پسر که اجازه نکرده است از مسئله عدم اجازه پنج داشت در وفق
مسئله اجازه که چهار است ضرب کردیم بیست شد باو دادیم و آن پسر
مجیز را از مسئله اجازه پنج بود در وفق مسئله عدم اجازه که سه است
ضرب کردیم پانزده شد باو دادیم بیست و پنج ماند از تصحیح که شصت است
پنج از آن حصه پسر مجیز است و بیست ثلث مال است و مجموع این سهام
وصیت که پنج است قسمت کردیم زید را پانزده و عمرو را ده رسید
ثانیا ان داد را با تمام پنج را بر سهام وصایا ضرب کردیم و میان
الانصبا موافقه بخمس یافتیم خمس هر نصیبی را که فتیم مجموع دوازده
خمس شصت است حاصل شد پس مسئله از دوازده تصحیح یابد و زید را
سه تیر و عمرو را دو تیر و پسر مجیز را سه و پسر غیر مجیز را چهار تیر رسید
و اگر در همین مسئله سه پسر ماندند و یکی از اجازه هردو وصیت کرد
و دو برادر رد کردند پس بر تقدیر اجازه از سی و شش تصحیح می یابد و بر
تقدیر عدم اجازه از چهل و پنج تصحیح می یابد و میان سی و شش و چهل و پنج موافقه
بجزء از نه است پس ضرب کنیم وفق یکی از این دو را در جمیع آن دیگر
بود می شود این بود تصحیح مسئله است پس ثلث بود که سی است مر زید
و عمرو را سالم می ماند بی اجازه ورثه و با تمام وصیتها پانزده می ماند
و از این جا حصه پسر مجیز که پنج است به زید و عمرو دادیم پس سی و پنج حصه
زید و عمرو شد برین وجه که چهارده مر عمرو را و بیست و یک مر زید را
ماند و هر یکی از پسران را ده را بیست و پسر مجیز را پانزده باشد و اگر

نیز دو برادر را پانزده دهند و هفت ده حصه باقی ماند از ... و بر ... پانزده عمرو دو ... اگر زید ... رد و اجازه کردن

پسر

پدر را داده شود پس نصیب زید و عمرو حمل باشد که بیست چهار مرد زید را باشد
و ثمن باشد نه مر عمرو را و هر یکی از پسران بجیز را باشد و پسر را ده را
بیست باشد و اگر وصیت زیاده از ثلث مال باشد پس هر کس و هر کدام از
ایشان را یکی از ورثه اجازه کرد بر تقدیر اجازه تصحیح کن و حصه
هر یک را بده باز بر تقدیر عدم اجازه تصحیح کن و حصه هر یک را بده
بعد از آن میان این دو تصحیح نسبت ملاحظه کن اگر موافقه باشد وفق
احدهما را در کل آن دیگر ضرب کن و اگر مباینه باشد کل احدهما را در کل آن
دیگر ضرب کن آنچه حاصل شود تصحیح مسئلتین باشد بعد از آن هر کس را که
از مسئله اجازه چیزی باشد در وفق عدم اجازه بر تقدیر موافقه و در کل
مسئله عدم اجازه بر تقدیر مباینت ضرب کن و حاصل ضرب با او بده
و هر که را از مسئله عدم اجازه چیزی باشد بر وفق مسئله اجازه یا کل آن
ضرب کن و حاصل ضرب را بده و هر وارثی که اجازه کرده است نصیب اجازتش
با او بده و تفاوت میان نصیب اجازه و نصیب عدم اجازه او را به موصی لهم
بده و هر وارثی که اجازه نکرده است نصیب مسئله عدم اجازتش را با او بده
و اگر بعضی از ورثه دو کس را اجازه کردند و بعضی وی دیگر را و بعضی همه را
بهمان طریق عمل کن و زیادتی نصیب هر وارثی را که اجازه کرده است باشد
دو کس که وی اجازه کرده است بده و هر زیادتی را باید داد سهام
ایشان که از مخرج مشترک وصایا گرفته اند قسمت کن اگر مستقیم آمد فبها
و اگر مستقیم نیامد پس سهام مخرج مشترک را بمنزله رؤس و جای خود
از تصحیح را بمنزله سهام اعتبار کرده بقواعد باب تصحیح عمل کن

مثلاً اگر ... زن و ... زید و ... جعفر و فاطمه ... خواهر ...

عینیه زهرا و یک موصی له بربع عمرو و یک موصی له بالخمس زید و یک موصی له
بسه جزو از یازده جزء مال خالد مانند بعده حبیبه زید و عمرو را اجازه
کرد و فاطمه زید و خالد را اجازه کرد و زهرا خالد و عمرو را اجازه کرد و دیگر
ها همه رد کردند اولاً مخرج مشترک پیدا سازیم و طریق آن اینست که هر
دو وصیت را بگیریم و میان دو از مخرجها نسبت ملاحظه کنیم اگر توافق
باشد وفق احدی را و اگر متباینه باشد کل آنرا در کل آن دیگر ضرب کنیم و حاصل
ضرب را با مخرج ثالث ملاحظه کنیم اگر موافقت باشد وفق حاصل را و اگر
متباینه باشد کل حاصل را در کل مخرج ثالث ضرب کنیم آنچه حاصل شود مخرج
مشترک همان باشد در ما نحن فیه مخرج ربع چهار است و مخرج خمس پنج و میان چهار
و پنج تباین است احدهما را در آن دیگر ضرب کردیم بیست شد و میان بیست و
یازده نیز تباین است بیست را در یازده ضرب کردیم دویست و بیست حاصل
شد پس مخرج مشترک دویست و بیست شد و از اینجا سهام عمرو پنجاه و پنج است
و سهام زید چهل و چهار و سهام خالد شصت مجموع را که صد و پنجاه و نه است از
دویست و بیست جدا کنیم شصت و یک باقی ماند و مسئله ورثه را تصحیح کنیم
نمی بالعکس ثانی جمع شده است مخرج بیست و چهار باشد ثمن آنکه سه است با
[illegible] میان مباین کل رؤس موقوف شد و ثلثان که شانزده است بر رؤس
دختر آنکه سه است نیز مباین [illegible] رؤس موقوف شد و میان رؤس و دو از رؤس
موقوفه نیز تباین است کل احدهما را در دیگر ضرب کردیم شش شد بعد از آن
شش را در مخرج که بیست و چهار است ضرب کردیم صد و چهل و چهار حاصل شد و از این عدد
نصیب هر یک از حبیبه و حفصه نه باشد نصیب هر یک از فاطمه و زینب و رقیه
[illegible]

در ما بقی مخرج وصایا ضرب کن پس ما فی ید حبیبه را که نه است در ما بقی سهام وصایا
که شش و یک است ضرب کن با نهصد و چهل و نه شود نصیب وی همین باشد و نصیب
حفصه نیز همین است و ما فی ید زینب را که سی و دو است در ان ما بقی ضرب
کردیم هزار و نهصد و پنجاه و دو شود نصیب زینب باشد و نصیب
هر یک از رقیه و فاطمه مثل اوست و ما فی ید زهرا را که سی و هشت در ما بقی ضرب
کن هزار و هشتصد و سی شود آن نصیب زهرا بود بعده سهام وصایا را در
مضروب ضرب کن پس سهام عمرو که پنجاه و پنج است چون در صد و چهل و چهار ضرب
کنی هفت هزار و نهصد و بیست شود نصیب وی همان باشد و ما فی ید زید را
که چهل و چهار است چون در مضروب ضرب کنی شش هزار و سیصد و سی و شش شود نصیب
وی باشد و ما فی ید خالد را که شصت است در مضروب ضرب کنی هشت هزار و ششصد و
چهل شود نصیب وی این باشد این تصحیح بر تقدیر اجازه ورثه است بعد این مسئله را بر
تقدیر عدم اجازه تصحیح کن و در این عمل طریق آنست که سهام وصایا که صد و پنجاه و نه
است ثلث اعتبار کنی و ضعف آنرا که سیصد و هژده است ثلثان اعتبار کنی و بعد
از آن میان مصحح که صد و چهل و چهار است و میان ثلثان که سیصد و هژده است نسبت
ملاحظه کن و آن موافقه بالسدس است پس سدس مصحح را که آن بیست و چهار است در
چهارصد و هفتاد و هفت که جمیع سهام وصایا است با ضعفش ضرب کن یازده هزار و
چهارصد و چهل و هشت حاصل شود بعد از آن ما فی ید هر یک از ورثه را در سدس که
ششصد و هژده که پنجاه و سه است ضرب کن پس نصیب هر یک از حبیبه و حفصه را که
نه است در پنجاه و سه ضرب کن چهارصد و هفتاد و هفت شود و ما فی ید هر یک از زینب
و فاطمه و رقیه را که سی و دو است در پنجاه و سه ضرب کردیم هزار و ششصد و نود و شش
[illegible] پنجاه و سه [illegible] سهام عمرو [illegible] نود [illegible]

چهار است ضرب کنی هزار و سیصد و بیست شود نصیب او باشد و ما فی ید زید را
که چهل و چهار است در بیست و چهار ضرب کردیم هزار و پنجاه و شش شد به زید
دادیم و ما فی الید خالد را که سی و شش است در بیست و چهار ضرب کردیم هزار و
چهار صد و چهل شد باو دادیم بعد از آن میان تصحیحین نسبت تماثل ملاحظه
کردیم موافقه بجزء از هفتاد و دو یافتیم پس وفق مسئله عدم اجازه
را که صد و پنجاه و نه است در مسئله اجازه که سی و یک هزار و ششصد و
هشتاد و هشت است ضرب کردیم پنج هزار و هزار و سی و هفت هزار و صد و
بیست حاصل شد ما فی ید حفصه غیر مجیزه که از مسئله عدم اجازه که چهار
صد و هفتاد و هفت است در وفق مسئله اجازه که چهار صد و چهل است
ضرب کردیم دویست و نه هزار و هشتصد و هشتاد حاصل شد باو دادیم
و نیز ما فی ید رقیه غیر مجیزه را از این مسئله که هزار و ششصد و نود و شش است
در چهار صد و چهل ضرب کردیم هفتصد و چهل و شش هزار و دویست و چهل که
باو دادیم و ما فی ید حبیبه مجیزه از مسئله اجازه که پانصد و چهل و نه است
در مضروب که وفق مسئله عدم اجازه است ضرب کردیم هشتاد و هفت
هزار و دویست و نود و یک شد باو دادیم و ما فی ید زینب مجیزه را از
مسئله اجازه که هزار و نهصد و پنجاه و دو است در مضروب ضرب کردیم
سیصد و ده هزار و سیصد و شصت و هشت شد باو دادیم و فاطمه را
نیز همین مبلغ رسید و ما فی ید زهرا که هزار و هشتصد و سی است در
مضروب ضرب کردیم دویست نود هزار و نه صد و هفتاد شد باو
دادیم و ما فی ید عمرو را از مسئله رد که هزار و سیصد و بیست است در وفق

پنجاه و نه [illegible] در وفق [illegible] است
بود زید [illegible] که هزار و [illegible] باو دادیم و ما فی
[illegible] هشتصد [illegible] شد
[illegible] هشتاد و [illegible] هزار و
کردیم پانصد و [illegible] مسئله اجازه [illegible]

مسئله

مسئله اجازه ضرب کردیم چهار صد و بیست چهار هزار و هشتصد و چهل حاصل شد باو
دادیم و ما فی الید خالد را که هزار و چهار صد و چهل است در وفق عدد کور ضرب کردیم
شش صد و سی و سه هزار و ششصد شد باو دادیم بعد از آن تفاوت نصیب
هر وارث مجیز را از مسئله اجازه و مسئله عدم اجازه بمنزله سهام اعتبار کرده
موصی له مجاز او میدهیم و حصه آن موصی له را از مخرج مشترک بمنزله رؤس
اعتبار کرده بقاعده تصحیح عمل میکنیم مثلا ما فی الید مسئله اجازه حبیبه را از
ما فی الید مسئله عدم اجازه او کم ساختیم صد و بیست و دو هزار و یکصد و
هشتاد و نه ماند این عدد را بر سهام وصیت زینب عمرو که نود و نه است
نسبت کردیم موافقت تسع ظاهر شد تسع سهام را که یازده است موقوف
ساختیم بعده ما فی الید زینب را که از مسئله اجازه از ما فی الید او از مسئله
رد کم ساختیم چهار صد و سی و پنج هزار و هشتصد و هفتاد و دو ماند سهام
زید و خالد و عمرو که صد و پنجاه و نه است نسبت موافقت بجزء از پنجاه و سه
یافتیم وفق سهام را که سه است موقوف ساختیم بعد از آن ما بقی نصیب
فاطمه را که آن نیز چهار صد و سی و پنج هزار و هشتصد و هفتاد و دو است بسهام
زید و خالد که صد و چهار است نسبت ملاحظه کردیم موافقت ثمن یافتیم
ثمن سهام را که سیزده است موقوف داشتیم بعد از آن ما فی الید زینب(؟) را از
مسئله اجازه از ما فی الید او از مسئله رد کم ساختیم چهار صد و هشت هزار و
شش صد و سی ماند این را بسهام خالد و عمرو که صد و یازده است ملاحظه
کردیم موافقت خمس یافتیم خمس سهام را که بیست و سه است موقوف ساختیم
و بعد از آن میانه یازده و سه تباین یافتیم کل احدهما را در کل آن دیگر ضرب
حاصل سی و سه [illegible] ظاهر است تباین . میانه سیزده [illegible] از آن میان [illegible]

آن دیگر ضرب کردیم چهار صد و بیست و نه شد همان این عدد و بیست و سه
نیز متباینه است کل احدی را در کل آن دیگر ضرب کردیم نه هزار و ششصد و
هشتصد و هفت حاصل شد بعده این عدد را مضروب اعتبار کردیم و این
عدد که تصحیح مسئله است بمنزله مخرج اعتبار کرده ل٥٣٧١٠٢٥
اول را در ثانی ضرب کردیم این عدد ٤٩٧٥١٢٩٣٥٤٢٥ حاصل
شد پس تصحیح مسئله این باشد بعد از آن بقاعده دانستن بهر فرد فریق
فی ید حبیبه را که این ٨٧٢٩١ عدد است در ٩٨٩٧ که مضروب
است ضرب کردیم این ٨٦١٣٥٥٢٩٧ عدد حاصل شد باو دادیم
بعد از آن مافی ید حفصه را که این ٢٥٩٨٨٥ عدد است در مضروب
ضرب کردیم این ٢٥٧٥٨٨ل٩٩٥ عدد حاصل شد باو دادیم بعد
از آن مافی ید زینب را که این ٣١٥٣٦٨ عدد است در مضروب
ضرب کردیم این ٣٠٦٢٤٥١٥ل٦ حاصل شد باو دادیم و فاطمه
را نیز همین عدد رسید بعد از آن مافی ید رقیه را که این ٧٤٦٢٤٥
عدد است در مضروب ضرب کردیم این عدد ٧٣٩٣١ل٥٥٨٥
حاصل شد باو دادیم بعد از آن مافی ید زهرا که این ٢٩٥٩٧٥ عدد
است در مضروب ضرب کردیم این ٢٨٧١٥٥٥٩٩٥ عدد حاصل شد
باو دادیم بعد از آن مافی ید عمرو را که این ٨٥٨٥٥ل عدد است در
مضروب ضرب کردیم این ٧٧٣٥٧ل٣٦٥٥ عدد حاصل شد باو دادیم
بعد از آن مافی ید زید را که این ٤٦٢٤٩٢٥ عدد است در مضروب ضرب
کردیم این ٤ل٨٤٢٥٢٨٨٥ عدد حاصل شد باو دادیم بعد از آن
مافی ید خالد را این ١٢٣٦٥٥ عدد است
در مضروب ضرب کردیم این ١٢٨٥ ... ٩٢ل١٨٣ عدد
حاصل شد باو دادیم بعد از آن مافی ید زید و عمرو را از
اجازة

حاشیه

32

درین حساب دو شد
در بیل نیم ز باید

حبیبه با بنا نان رسید بود و آن این ۱۳۲ل۸۹ عدد است در
مضروب ضرب کردیم این ۱۳۰۹۵۸۴۲۳ عدد حاصل شد این عدد
را بر سهام وصیت زید و عمرو که این ۹۹ عدد است قسمت کردیم این
۱۳۲۱۸۵۳۷ عدد حاصل شد بعد از آن حاصل قسمت را در سهام
وصیت زید که حاصل چهار است ضرب کردیم این ۱۳۷ل۹۳۶۲۸ عدد
حاصل شد این حصه زید باشد بعد از آن باز حاصل قسمت اول را در وصیت
عمرو که پنجاه پنج است ضرب کردیم این ۹۷۱۹۹۲۰۳ل عدد حاصل شد
حصه عمرو همین باشد بعد از آن مافی ید زید و عمرو و خالد را که از اجازه
زینب گرفته بودند و آن این ۴۳ل۸۷۱۲ عدد است در مضروب
ضرب کردیم این ۴۳۰۰۷۴۹۵۲۴ عدد حاصل بوده این عدد
را بر سهام وصیت زید و عمرو و خالد که این ۱ل۹ عدد است قسمت کردیم
این ۲۷۰۴۸۷۳۶ عدد حاصل شد بعد از آن این حاصل را در سهام
وصیت زید که این ۴۴ عدد است ضرب کردم این ۱۱۹۰۱۴۴۴۳۸۴
عدد حاصل شد نصیب زید باشد بعد از آن حاصل مذکور را در سهام
وصیت خالد که این ۶۵ عدد است ضرب کردیم این عدد ۱۹۴۲۹۲۴۱۴
حاصل شد نصیب خالد باشد بعد از آن همین حاصل را در سهام وصیت
عمرو که این لل عدد است ضرب کردیم این ۱۴۸۷۶۸۰۴۸۵ عدد
حاصل شد بعمرو دادیم بعد از آن آنکه خالد و عمرو از اجازه زهرا گرفته بودند
که این ۴۵۸۶۳۵ بود در مضروب ضرب کردیم این ۴۵۰۳۱۹ل۳۲۱۵
حاصل شد بعد از آن حاصل را بر سهام وصیت خالد و عمرو که این ل۱۱
عدد است قسمت کردیم این ۲ل۵۰۴۷۴۷ل
حاصل شد بعد از آن
سهام خالد را که ۶۵ عدد است
در این حاصل قسمت
ضرب کردیم

صحیحه

این ۲۱۰۳۶۲۷۲۴۰ عدد حاصل شد حصه خالد باشد و سهام و
عمرو را که این ۵۵ عدد است در حاصل مذکور ضرب کردیم این عدد ۹۷۰
حاصل شد نصیب عمرو باشد بعد از آن حصه زید و خالد را
که از اجازه فاطمه گرفته بود نیز این ۲۴۳۵۸۷۲ عدد است در مضروب
ضرب کردیم این ۲۴۳۰۰۷۴۹۰۲۴ عدد حاصل شد بعده این عدد
را بر سهام زید و خالد که این ۱۵۴ عدد است قسمت کردیم این ۶۵
۳۱۳۱۴ حاصل شد این حاصل را در سهام وصیت زید که این ۲۴ عدد
است ضرب کردیم این عدد ۲۸۱۹۵۲۴۷۹۶۴ حاصل شد بزید دادیم
باز حاصل قسمت را در سهام وصیت خالد که این ۶۵ عدد است ضرب
کردیم این ۲۴۸۱۲۰۱۳۶۰ عدد موجود شد نصیب خالد باشد
بعد از آن حصه اصلی عمرو را و آنچه از حبیبه و زینب و زهرا گرفته
بود جمع کردیم این ۹۸۷۵۱۰۵۵ عدد شد باو دادیم و حصه اصلی
زید را با آنچه از حبیبه و زینب و فاطمه گرفته بود جمع کردیم
این ۶۵۵۸۸۸۱۳۱۸ عدد شد باو دادیم و حصه اصلی
خالد را با آنچه از زینب و فاطمه و زهرا گرفته بود جمع
کردیم این ۱۳۴۵۹۴۸۳۹۶۰ عدد حاصل شد باو
دادیم پس مجموع حصص این باشد حبیبه
۸۷۱۳۰۰۴۹۷

حفصه
۲۰۷۰۸۸۵۹۶۰

زینب
۳۰۶۲۴۰۱۵۶

فاطمه
۳۰۶۲۴۰۱۵۶

رقیه
۷۳۶۳۱۵۰۰۹۰

زهرا

زهرا
٢٨٧١٥٥٩٩٦

عمرو
٩٨١٨٧٧١٥٩٨

زيد
٨١٣١٨٨٨٥٦

خالد
١٢٣٤٥٩٤٨٣٩٦

اگر زید فوت شود و ازوی وارث یک پسر عبید و دو دختر حفصه و طلحه مانند و یک موصی له بالربع طلحه و یک موصی له بالخمس عمرو و یک موصی له بالسدس بکر مانند بعده عبید عمرو را اجازه کند و حفصه طلحه را اجازه کند و طلحه بکر را اجازه کند در تصحیح اول مخرج ربع را که چهار است با پنج که مخرج خمس است نسبت ملاحظه کن و ان متباین است پس احدهما در کل دیگر ضرب کن بیست شود بعد از این بیست را با شش که مخرج سدس است ملاحظه کن موافقه بالنصف باشد پس نصف احدهما را در کل آن دیگر ضرب کن شصت شود پس مخرج مشترک شصت باشد و از اینجا سهام جدا کن و سهام طلحه پانزده و سهام عمرو دوازده و سهام بکر ده باشد که مجموع او سی و هفت شود بیست و سه باقی ماند بعد از ان مسئله ورثه را تصحیح کن و ان چهار باشد زیرا که عصبه اند و پسر را دو دختر اعتبار کرده می شود و مسئله ایشان از دو سر می شود پس تصحیح ایشان چهار باشد و این تصحیح را به ما بقی از سهام وصایا از مخرج مشترک که آن بیست و سه است نسبت متباین است پس کل تصحیح را در شصت که مخرج مشترک است ضرب کن دویست چهل حاصل شود تصحیح بر تقدیر اجازه باشد بعد از ان ما بقی ید عبید را که دو است در بقیه سهام وصایا که بیست و سه است ضرب کن چهل و شش شود نصیب وی باشد و ما فی ید هر یک از حفصه و طلحه را که یکی است در بیست و سه ضرب کن همان بیست و سه شود نصیب هر یک باشد بعد از ان سهام عمرو را که دوازده است در مضروب که چهار است ضرب کن چهل و هشت حاصل شود با و بده و سهام طلحه که پانزده است در مضروب ضرب کن شصت حاصل شود نصیب او باشد و سهام بکر را که ده است در چهار ضرب کن چهل شود با او باید داد بعد از ان مسئله را بر تقدیر عدم اجازه ورثه تصحیح کن طریق این تصحیح آن باشد که مجموع سهام وصایا را ثلث اعتبار باید کرد و ضعف آن را ثلثان و این ثلثان را با تصحیح نسبت باید کرد پس در این مسئله سهام

وصایا

وصایا که سی و هفت است چون تضعیف کنی هفتاد و چهار شود میان آن و مصحح که
چهار است موافقه بنصف است نصف چهار را که دو است در مجموع سهام وصایا که ضعفش
صد و یازده است ضرب کردیم دویست و بیست و دو حاصل شد مصحح عدم اجازه باشد
بعد از آن مافی الید هر وارثی را در نصف ضعف سهام که همان سهام وصایا است ضرب
باید کرد پس مافی الید عبید را که دو است در سی و هفت ضرب کن هفتاد و چهار شود
با و بره و مافی الید هر یک از حفصه و طلحه که یکی است چون در سی و هفت ضرب کنی همان
سی و هفت حاصل شود به هر یک از ایشان سی و هفت بره و مافی الید عمرو را که دو از دو است
در مضروب که دو است ضرب کن بیست و چهار حاصل شود با و بره و مافی الید بکر
را که پانزده است در دو ضرب کن سی شود با و بره و مافی الید بکر را که ده است در دو
ضرب کن بیست شود با و بره بعد از آن بین التصحیحین نسبة ملاحظه کن
موافقه بسدس خواهد بود پس سدس تصحیح عدم اجازه را که سی و هفت است در تصحیح
اجازه که دویست و چهل است ضرب کن هشت هزار و هشتصد و هشتاد می شود
و هو المطلوب بعد از آن مافی الید عبید را از مسئله اجازه چهل و شش است در
مضروب ضرب کن هزار و هفتصد و دو شود با و بره و نصیب هر یک از حفصه
و طلحه را که بیست و سه است در مضروب ضرب کن هشتصد و پنجاه و یک می شود
نصیب ایشان باشد و مافی الید عمرو را که چهل و هشت است در مضروب ضرب کن هزار و
هفتصد و هفتاد و شش بکه با و بره و نصیب طلحه را که شصت است در مضروب
ضرب کن دو هزار و دویست و بیست حاصل شود با و بره و مافی الید بکر را که
چهل است در مضروب ضرب کن هزار و چهارصد و هشتاد می شود نصیب او
باشد بعد از آن مافی الید عبید را از مسئله عدم اجازه که هفتاد و چهار است در وفق
مسئله اجازه که چهل است ضرب کردیم دو هزار و نهصد و شصت می شود با و
بره بعد از آن مافی الید هر یک از حفصه و طلحه را که سی و هفت است در چهل ضرب
کنی هزار و چهارصد و هشتاد می شود با ایشان بره و مافی الید عمرو را که
بیست و چهار است در چهل ضرب کنی نهصد و شصت حاصل شود با و بره

و مافی الید طلحه را که سی است در چهل ضرب کن هزار و دویست شود باو بده و مافی الید
را که بیست است در چهل ضرب کن هشتصد شود باو بده بعد از آن مافی الید اجازه
عبید را از مافی الید مسئله عدم اجازه او کم ساز هزار و دویست و پنجاه هشت ماند
بقیه را با مافی الید مسئله عدم اجازه عمرو جمع ساز دو هزار و دویست و هژده شود
و از این عدد هزار و هفتصد و هفتاد و شش که خمس مصحح است بعمرو بده و بقیه را که
صد و چهل و دو است بمافی الید مسئله اجازه عبید که هزار و هفتصد و دو است جمع کن
دو هزار و صد و چهل و چهار شود باو بده بعد از آن مافی الید مسئله اجازه حفصه
که هشتصد و پنجاه یک است از مافی الید مسئله عدم اجازه او که هزار و چهار صد هشت
است کم ساز ششصد و بیست و نه ماند این عدد را بمافی الید مسئله عدم اجازه طلحه جمع
کن هزار و هشتصد و بیست و نه شود باو بده زیرا که این عدد کم از ربع مصحح است
بعد از آن مافی الید مسئله اجازه طلحه را که هشتصد و پنجاه یک است از مافی الید مسئله عدم
اجازه او که هزار و چهار صد و هشتاد است کم ساز ششصد و بیست و نه ماند این را
بمافی الید مسئله عدم اجازه بکر که هشتصد است جمع کن هزار و چهار صد و بیست و نه شود
باو بده پس در این مسئله مر عبید را دو هزار و صد و چهل و چهار تیر رسید و هر
یک از حفصه و طلحه را هشتصد و پنجاه یک تیر و عمرو را هزار و هفتصد و هفتاد
شش تیر و طلحه را هزار و هشتصد و بیست و نه تیر و بکر را هزار و چهار صد و
بیست و نه باین صورت

موصی له بالسدس

عبید مجیز عمرو
۲۱۴۴

حفصه مجیزه بطلحه
۸۵۱

طلحه
۸۵۱

مجیزه ببکر

موصی له بالخمس عمرو
۱۷۷۶

موصی له بالسدس بکر
۱۴۲۹

۸۸۰
۳۳۳

غلطي تقدير الاجازه مخرج مشترك بقيه مباينه جمعها وفقها

زوجه زوجه بنت بنت بنت اخت عينيه

حبيبه حفصه زينب رقيه فاطمه خالد

موصى له بالربع عمرو

موصى له بالخمس زيد

موصى له بجزء از يازده جزء خالد

علي تقدير عدم اجازه

موافقه بالسدس بين الصعود والمخرجه

جمعها

زوجه حفصه

بنت زينب

بنت رقيه

بنت فاطمه

اخت عينيه

موصى له بالربع عمرو

موصى له بالخمس زيد

موصى له بجزء از يازده جزء خالد

جمعها

بين التصحيحين موافقة بجزء من اثنين وتسعين [illegible]

مدعى

زوج	زوجه	بنت	بنت	بنت
حبيبه	حفصه	زينب	رقيه	فاطمه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ابنها

[illegible]

عمرو	زيد	خالد
[illegible]	[illegible]	[illegible]

جمعها

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على خير خلقه محمد و
آله اجمعين اما بعد میگوید بنده ضعیف محتاج برحمت پروردگار
لطیف محمد بن بابا المشهور بکلان المفتی غفر ذنوبه وستر عیوبه
که بعضی از طلبه علم که بمطالعه فرایض مشغول بودند و باین
فقیر حسن ظنی داشتند التماس نمودند که بعضی از اعمال حساب
که در ضبط فرایض ضروریست در بیان آن رساله نوشته شود

بزبانی

زبان فارسی نامند باید افاده باشد و این بیچاره را رعایت خاطر
ایشان لازم بود بر آن چند سطری قلمی در قلم آورده شود و بالله العصمة
والتوفیق بدانکه حساب علمی است که بشناخته می شود باو طریق بیرون آوردن
مجهولات عددیه را از معلومات مخصوصه و موضوع این علم عدد است
و عدد کمیتی است که اطلاق کرده می شود بر یکی و بر آنچه مرکب می شود از
یکی و نیز بدانکه تا آنچه ترکیب می یابد از یکی اگر مطلق باشد یعنی بجمله که بیشتر
از وی مضاف نشده باشد چون یکی و دو و ده و مانند اینها انرا صحاح
گویند و اگر مضاف باشد بجمله که بیشتر از وست که آن جمله را یک چیز فرض کرده
شود چون یکی از دو که فرض کرده شده باشد آن دو را یک چیز و چون دو
از پنج که فرض کرده شود آن پنج را یک چیز بدرستی که در صورت اولی یعنی
یکی نسبت بدو نصف است و دو در صورت دوم یعنی دو قیاس به پنج خمسان است
این مضاف را کسر می گویند و حکما اختلاف کرده اند در آنکه یکی عدد هست یا نی
اما حق آنست که یکی عدد است و عدد را بعضی تعریف کرده اند که العدد ما یقع
فی مراتب العد و بعضی دیگر اینچنین تعریف کرده اند که العدد نصف مجموع
الحاشیتین یعنی عدد آنست که نصف مجموع طرفین خود باشد یعنی چون مافوق
و ما دون او را جمع کنی مبلغ این نصف آن مجموع باشد مثلا دو عدد است زیرا که
چون ما دون او را که یکی است با مافوق او که سه است جمع سازی چهار شود و دو
نصف چهار است و ما تحت سه را که دو است چون با مافوق سه که چهار است جمع سازی
شش حاصل شود و سه نصف شش است پس سه عدد باشد بدانکه اهل
حساب از برای اعداد نه شکل وضع کرده اند باین صورت
٩٨٧٦٥٤٣٢١ چنانکه الف از برای یکی و آن دیگر دو و علی هذا القیاس
و این اصل است و دیگرها از همین نه شکل مرکب می شوند و نیز
مرتبه تعیین نموده اند مرتبه اولی را از جانب دست راست آحاد گویند و
مرتبه دوم را عشرات گویند و مرتبه سیوم را مآت گویند و هر یک از

مذکوره اگر در مرتبهٔ آحاد واقع شود همان صورت بعینه مراد باشد و اگر
در مرتبهٔ دوم که عشرات است واقع شوند از هر یک ده مراد باشد مثلا اگر
الف در عشرات باشد ده مراد باشد و اگر شکل دو در عشرات افتد بیست مراد
باشد و اگر سه افتد سی و اگر چهار افتد چهل و اگر پنج واقع شود پنجاه مراد باشد
و اگر در مرتبهٔ سیوم افتد از هر یک صد مراد باشد مثلا اگر الف باشد صد مراد
باشد و اگر رقم دو افتد دویست و اگر سه افتد سیصد و اگر چهار افتد چهار
صد مراد باشد و بعد از آن سه مرتبهٔ دیگر نهاده اند اول را [illegible] آحاد
الوف و دوم عشرات الوف و سیوم را مآت الوف و در مرتبهٔ اول
ازین مرتبه از هر یک هزار مراد باشد و در مرتبهٔ دوم از هر یک ده هزار و در
مرتبهٔ سیوم صد هزار و باز سه مرتبهٔ دیگر که اول را آحاد الوف الوف
گویند و درین مرتبه از یک هزار هزار مراد باشد و دوم را عشرات الوف الوف
گویند و درین از هر یک ده هزار هزار مراد باشد و سیوم را مآت الوف الوف
و اینجا از هر یک صد هزار هزار مقصود افتد و بهمین طریق بعد از هر سه
مرتبه سه مرتبهٔ دیگر ملاحظه کنند و در هر سه مرتبه که ملاحظه کنند یک
الوف زیاده کنند و مناسب آن معنی خواهند الی غیر النهایه نقد
از آن بدانکه آنچه ضرور است در فرائض از اعمال حسابی شش عمل است
و آنرا در شش فصل بیان کرده شود ان شاء الله تعالی فصل
اول در بیان تضعیف و آن عبارت است از دو چندان ساختن عددی
اگر خواهی که عددی را تضعیف کنی آن عدد را رقم زن و از جانب دست راست
ابتدا کرده هر رقمی را همان صورت شکل قطع نظر از مرتبه کرده تضعیف کن
اگر کمتر از ده باشد همان صورت را در تحت او بنویس و اگر ده باشد در تحت
او صفر که عبارت از دایرهٔ صغیره است بنویس و آن ده را یکی اعتبار کرده
تضعیف آن رقم که در پهلوی اوست جمع کن اگر کمتر از ده باشد همان عدد را
در تحت بنویس و اگر ده باشد صفر بنویس و ده را یکی اعتبار کن به تضعیف
یسار او جمع کن و اگر زیاده از ده باشد زیادتی را بنویس و ده را یکی اعتبار کرده به

بتضعیف

بتضعیف یسار او جمع کن و بهمین طریق عمل کن تا ارقام تمام شود مثلا
اگر خواهی که این عدد را ٩٤٨٤٢ تضعیف کنی اول از جانب یمین دو را
دو تضعیف کن چهار حاصل شود در تحت دو بنویس و بعد از آن شکل چهار
را تضعیف کن هشت حاصل شود در تحت چهار ثبت کن بعد از آن رقم هشت
را تضعیف کن شانزده شود شش را در تحت آن بنویس و ده را یکی اعتبار کرده
با تضعیف شش جمع ساز سیزده شود سه را در زیر شش بنویس و ده را یکی
حساب کرده با تضعیف نه جمع سازی نوزده شود نه را در زیر نه ثبت کن
و ده را در یسار او بنویس این شکل حاصل شود ٩٤٨٤٢ / ١٨٩٦٨٤ و اگر خواهی که این
را ٨٩٥٨ تضعیف کنی این هشت را تضعیف کن شانزده شود
شش را در تحت هشت و ده را در تحت صفر بنویس با این صورت ٨٩٥٨ / ١٧٩١٦
بعد از آن ده را یکی حساب کرده با ده که تضعیف پنج است جمع ساز یازده شود
یکی را در زیر پنج و ده را در پهلوی او بنویس با این صورت ٨٩٥٨ / ١١٨١٦
اول
در بیان تنصیف اگر خواهی که نصف هر عددی را بدانی اول آن عدد را رقم
کن بعد از آن از جانب یسار حسب آغاز کرده رقمی را که در آن جانب است تنصیف
کن اگر نصف آن عدد صحیح باشد بگیر در تحت همان بنویس و اگر نصف آن صحیح
مع کسر باشد صحیح را در تحت آن رقم زن و کسر آن را بعوض پنج اعتبار کرده
با نصف آن رقم که در جانب یمین اوست جمع کن اگر صحیح باشد در تحت او بنویس و اگر
صحیح مع الکسر باشد صحیح از آن بنویس و کسر آن را بجانب که آنجاست پنج اعتبار کرده
کن و با نصف آن شکل که آنجاست جمع ساز اگر صحیح باشد همان را در تحت آن
دوم
بنویس و اگر کسر مع الصحیح باشد صحیح را در تحت آن بنویس و کسر را نیز پنج اعتبار
اعتبار کرده با نصف آن رقم که در جانب یمین اوست جمع ساز اگر صحیح باشد
در زیر آن بنویس و اگر صحیح مع الکسر باشد صحیح را بنویس و کسر را پنج حساب
کرده بجانب یمین که نیز است با نصف آن جمع کن تا آنکه رقمی را که در مرتبه
آحاد است تنصیف کنی اگر صحیح باشد در زیر آن بنویس و اگر کسر باشد در بیرون
سطر محاذی آحاد با این شکل ٣ بنویس مثلا اگر خواهی که این عدد را
٨٥٨٤ تنصیف کنی ابتدا از جانب یسار کرده هشت را تنصیف کن
و نصف آنرا که چهار است در تحت آن بنویس بعد از آن پنج را تنصیف کرده

شود دو را در زیر پنج بنویس و نیم را پنج اعتبار کرده با نصف هشت که چهار است
جمع کن نه شود در تحت هشت بنویس بعد از آن نصف چهار که دو است در زیر
آن بنویس این شکل حاصل شود ٨٧٥٥٤٧ / ٤٣٧٧٣ و اگر خواهی این عدد را ٨٧٥٥٤٧
تنصیف کنی اول هشت را تنصیف کن و نصف او را که چهار است در تحت او بنویس بعد
از آن هفت را که در یمین اوست تنصیف کن سه و نیم حاصل شود سه را در تحت او
بنویس و نیم را پنج اعتبار کرده در تحت صفر که در یمین اوست بنویس بعد از آن صفر
دیگر بنویس در زیر صفر و بعد از آن شش را تنصیف کرده سه را در تحت او بنویس
بعد از آن پنج را که در مرتبه آحاد است تنصیف کن دو و نیم شود دو را در زیر پنج بنویس
و نیم را در محاذی او در بیرون سطر با این شکل ½ بنویس این شکل حاصل شود
٨٧٥٠٦٥ / ٤٣٧٥٣٢ ½ فاید بدانکه تضعیف و تنصیف میزان یکدیگرند که صحت هر یک
از این دو عمل را از آن دیگر میتوان دانست مثلا اگر عددی را تضعیف کنی
حاصل تضعیف را تنصیف کن اگر عین همان عدد اول حاصل شود عمل صحیح بود و
اگر غیر آن حاصل شود عمل سقیم بود و اگر عددی را تنصیف کنی حاصل آن را تضعیف
کن اگر همان عدد را موافق باشد عمل صحیح بود و اگر مخالف باشد عمل فاسد باشد مثلا اگر
این عدد ٨٧٦٥ را تضعیف کنی این شکل ١٧٥٣٠ حاصل شود و چون این
عدد ١٧٥٣٠ را تنصیف کنی عین عدد اول حاصل شود با این شکل ٨٧٦٥

فصل سیوم در بیان جمع اگر خواهی که عددی را بر عدد دیگری زیاده کنی
آن عدد اصلی را مزید علیه گویند و آن عدد دیگر را که زیاده کنی مزید گویند باید
که مزید علیه را بنویسی و مزید را در تحت او و آحاد مقابل آحاد و عشرات مقابل
عشرات و مئات مقابل مئات تا آخر بعد از آن از جانب یمین ابتدا کرده آحاد
مزید را با آحاد مزید علیه جمع کن اگر کمتر از ده شود همان در تحت آن بنویس بعد
از آن خط عرضی که فاصله شود میان اصل و فرع و اگر ده شود صفر در تحت خط
مذکور محاذی آن بنویس و اگر زیاده از ده شود زیادتی را بنویس و ده را یکی اعتبار
کرده بحاصل جمع عشرات آن ضم کن که در عشرات مزید و مزید علیه است جمع کن و اگر
کم از ده باشد همان را در زیر خط محاذی عشرات بنویس و اگر ده باشد محاذی

عشرات

عشرات در زیر خط مذکور صفر بنویس و ده را یکی حساب کن با حاصل جمع مآت
جمع کن اگر زیاده از ده باشد زیادتی را محاذی عشرات در تحت خط بنویس و ده را
یکی حساب کن با حاصل جمع مآت جمع کن و بهمین طریق در عشرات و در الوف و
غیر آن عمل کن تا تمام شود مثلا اگر خواهی که این عدد را ۲۱ ۱۴ ل ۶ با این عدد
۲ ۳ ۶ ل ۴ جمع کنی یکی از این دو عدد را بنویس و این عدد دیگر را در تحت او بنویس
آحاد محاذی و عشرات محاذی عشرات و مآت مقابل مآت الخ باین صورت
بعده در زیر این عدد خطی بر عرض بکش و از جانب دست راست ابتدا کرده یکی را
با دو جمع کن سه شود آن را در زیر خط مقابل آحاد بنویس بدین صورت
بعد از آن دو را با سه جمع کن پنج شود مقابل عشرات در تحت خط بنویس باین
بعد از آن چهار را با شش جمع کن ده شود در تحت خط محاذی مآت صفر بنویس صورت
باین صورت ۲۱ ۱۴ ل ۶ / ۲ ۳ ۶ ل ۴ و آن ده را یکی اعتبار کرده در دل نگاه
دار و بعد از آن پنج را با پنج جمع کن ده حاصل شود یکی در دل نگاه داشته را با او
جمع کن یازده حاصل شود یکی بالای ده را در زیر خط محاذی الوف بنویس
باین صورت ۲۱ ۱۴ ل ۶ / ۲ ۳ ۶ ل ۴ / ۳ ۵ ۰ ۱ و آن ده را یکی حساب کرده در دل نگاه داشته بعد از آن
شش را با چهار جمع کن ده شود و آن یکی نگاه داشته را با او جمع کن یازده شود
زیادتی را که یکی است در زیر خط محاذی شش و چهار بنویس و ده که یکی اعتبار
کرده دیگر بنویس چون عدد دیگر نیست که جمع سازی این شکل
حاصل شود پس آنچه در زیر خط فاصله حاصل شود حاصل جمع آن عددین
بود و نیز همان باشد و اگر خواهی که این دو عدد را ۲۵ ل ۶ / ۴ ۵ ۵ ل ۶ باهم جمع سازی
بدانکه مجموع آن چه می شود ابتدا از جانب یمین کرده پنج را با چهار جمع ساز
نه می شود و در زیر خط فاصله محاذی همین پنج و چهار بنویس این شکل
حاصل شود بعد از آن در عشرات هر دو چیزی نیست محاذی عشرات صفر بنویس
باین صورت ۲۵ ۳ ل ۶ / ۵ ۵ ل ۶ بعد از آن در مآت مزید چیزی نیست همان [illegible] را
که در مآت مزید علیه است در زیر خط محاذی آن بنویس باین صورت
بعد از آن شش و هفت را که در الوف هر دو واقع شده است باهم جمع کن سیزده

شود سه را در تحت خطی که بان نشیمن بنویس و ده را نیز در پهلوی او بنویس بصورت
الف بای شکل ٢٣٥٤ / ٥٥٩ پس انچه در تحت خط فاصله ثبت یافته باشد حاصل جمع
آن دو عدد باشد

فصل چهارم در تفریق اگر خواهی که عددی
را از عدد دیگر کم سازی آن عددی را که کم می سازی منقوص گویند و آن دیگر را
منقوص منه پس منقوص منه را بنویس و منقوص را در زیر او و آحاد محاذی آحاد
و عشرات محاذی عشرات و مات محاذی مات تا آنکه تمام شود بعد از آن خط فاصله
در تحت هر دو بنویس و از جانب یمین ابتدا کن و آن مفردی که در آحاد منقوص است
از آحاد منقوص منه کم ساز اگر ممکن باشد و اگر چیزی باقی ماند در زیر خط محاذی
آحاد بنویس و اگر چیزی نماند صفر بنویس در زیر خط و اگر ممکن نباشد یعنی
آن مفرد از آن مفرد که در آحاد منقوص منه واقع شده است از عشرات آن یکی
بردار و باقی را در بالای همان مفرد که در عشرات بود بنویس و آن یکی بر داشته
ده اعتبار کرده با آن مفرد که در آحاد است جمع کن و از مجموع مفرد آحاد منقوص بیند
آنچه باقی ماند در زیر خط بنویس و اگر در عشرات چیزی نباشد از مات یکی را بگیر و آن
در مات نیز چیزی نباشد از الوف یکی بگیر و علی هذا القیاس هر گاه که از مفرد الوف
یکی بر داشتی آنچه باقی ماند در بالای او بنویس و آن یکی بر داشته نیز بصورت
که در یمین او واقع شده ده باشد از این ده یکی را بردار و نه باقی را بر بالای آن
صفر بنویس و باز آن یکی را قیاس با آن صفر که در یمین آن صفر است ده اعتبار کن
و یکی را بگیر و بقیه را که نه است بر بالای آن صفر بنویس و آن یکی گرفته را نظر بصفر
دیگر ده ملاحظه کن تا آنکه بصفر کنار رسی و آن مفرد منقوص را از آن ده بیند از
و باقی را در زیر خط مقابل آن بنویس بعد از آن هر مفردی را از منقوص که در تحت
صفر واقع شده از آن نه که در بالای او ثبت یافته کم ساز مثلا اگر خواهی که این
عدد را ٢١٤٥٣ از این عدد ٣٩٨٦٧ کم سازی بدین شکل ٣٩٨٦٧ / ٢١٤٥٣
بنویس و از جانب یمین ابتدا کن سه را از هفت کم ساز تا چهار ماند در زیر
خط بنویس بدین صورت ٣٩٨٦٧ / ٢١٤٥٣ / ٤ بعد از آن چون در عشرات چیزی
نیست بدان نشین که در عشرات منقوص منه است در زیر خط بنویس بدین
صورت ٣٩٨٦٧ / ٢١٤٥٣ / ١٤ باز چهار را از هشت بیند از چهار ماند در تحت
خط بنویس بدین صورت ٣٩٨٦٧ / ٢١٤٥٣ / ١٨٤١٤ باز پنج را از نه بیند

چهار ماند در تحت خط سنوس باین صورت بعد از ان دو را
از سه انداز یکی ماند در زیر خط سنوس باین صورت
پس انچه در تحت خط فاصله حاصل شود مطلوب باشد و اگر خواهی که
این عدد را ۱ ۲ ۳ کال از ین عدد کال ۸۵۵ کم سازی باین صورت
سنوس بعد از ان در زیر هر دو خطی بکش و از جانب یمین یکی را
از چهار بینداز سه باقی ماند در تحت خط سنوس مجازی یکی باین صورت
بلند را از پنج بینداز سه ماند در زیر خط مجازی دو سنوس باین صورت
بعد از ان ملاحظه کن در مرتبت منقوص منه چیزی نیست و در الوف
چیزی نیست آن هشت که در عشرات الوف منقوص منه است یکی بود ازو هفت باقی
ماند در بالای هشت سنوس و آن یکی برداشته نسبت بصفر ده است ازان یکی نود را
و نه باقی را در بالای صفر سنوس و آن یکی برداشته قیاس بصفر دیگر ده بجهت
سه را از ان کم ساز هفت باقی ماند در زیر خط مجازی سه سنوس باین شکل
بعد از ان چهار را از نه کم ساز پنج ماند مجازی چهار در تحت خط سنوس باین
صورت بعد از ان پنج را از هفت کم سازد دو ماند در زیر
خط سنوس باین صورت پس آنچه در زیر خط
حاصل شود نتیجه این عمل تفریق باشد بدانکه جمع و تفریق میزان
بکدیگر اند که صحت و فساد هر یک ازین دو عمل از ان دیگر معلوم می شود
یعنی اگر عددی را با عدد دیگر جمع کنی به بینی که حاصل جمع چه شد ازین حاصل یکی
از ان دو عدد را تفریق کنی اگر ان عدد دیگر بعینه باقی ماند عمل صحیح بود
و اگر غیر ان باقی ماند سقیم بود یعنی اگر مزید علیه را تفریق کنی عین مزید
ماند و اگر مزید را تفریق کنی عین مزید علیه ماند فصل
بیان ضرب و ضرب تکرار یکی از دو عدد است بعدد آحاد آن عدد دیگر در
یعنی اگر خواهی که دو را در سه ضرب کنی دو را بعدد آحاد سه که آن سه است
تکرار کن سه بار و حاصل شود و سه بار دو شش است و

باندازهٔ دو تکرار کنی دو بار سه باشد دو بار سه همان شش باشد و یکی از این دو
عدد را مضروب خوانند و آن دیگر را مضروب فیه اما تعریف مشهور ضرب آنست
که گوییم که ضرب عبارت است از تحصیل عددی که نسبت و بهر یک از مضروبین
همچو نسبت آن مضروب دیگر باشد با واحد مثلا اگر سه را در چهار ضرب کنی دوازده
حاصل شود نسبت دوازده با چهار همان نسبت است که سه با واحد دارد یعنی
سه ثلاثه امثال واحد است و همچنین دوازده ثلاثه امثال چهار است و اگر دو
را در سه ضرب کنی اربعه امثال یابی و همچنین آن مضروب دیگر که چهار است اربعه
امثال واحد است و اگر چهار را در پنج ضرب کنی بیست حاصل شود و نسبت بیست
با چهار خمسه امثال است و همچنین نسبت پنج با واحد خمسه امثال است و نیز اگر بیست
با پنج ملاحظه کنی اربعه امثال یابی همچنین نسبت آن مضروب دیگر که چهار است با واحد
اربعه امثال باشد بدانکه ضرب بر دو قسم است ضرب صحاح است و ضرب کسور
و ضرب کسور بطریق اضافه می باشد یعنی در ضرب کسور معنی اضافی مراد باشد چنانکه
نصف را در هر چیز که ضرب کنی نصف آن چیز مراد باشد مثل آنکه گویی نصف در دو
نصف دو باشد که یکی است و اگر گویی نصف در سه مراد نصف سه باشد که یکی و نیم است
و اگر گویی ثلث در سه مراد ثلث سه باشد و اگر گویی ربع در چهار مراد ربع چهار است
که یکی است و علی هذا القیاس و ضرب صحاح بر دو قسم است قسم اول ضرب اعداد
مفرده است و مراد از مفرد آنست که از یک مرتبه باشد یعنی از مرتبه آحاد باشد یا از
عشرات یا از مآت یا از الوف قسم دوم ضرب اعداد مرکبه است و مرکب آنست که
از دو مرتبه زیاده باشد چون پانزده که از آحاد و عشرات است و چون صد و بیست
و پنج که از سه مرتبه است قسم اول بر دو نوع است یکی آنست که با او لفظ الف نباشد چون
سه مرتبه اول که آحاد و عشرات و مآت است و نوع دیگر آنست که با او لفظ
الف باشد چون مراتبی که بعد از این مرتبه خواهد آمد نوع اول شش صنف است یکی ضرب
آحاد در آحاد دوم ضرب آحاد در عشرات سوم ضرب آحاد در مآت چهارم
ضرب عشرات در عشرات پنجم ضرب عشرات در مآت ششم ضرب مآت در مآت
و دانستن این صنف آخر موقوف است بر دانستن و استحضار صنف اول اما صنف
اول بدانکه یکی را در هر عددی که ضرب کنی همان عدد مراد باشد و این ضرب یکی با

هیچ

پنج تا بیست و نیست ایجاد ور در هر عددی که ضرب کنی ضعف آن عدد حاصل شود
و سه را در هر عددی که ضرب کنی ثلاثه امثال آن عدد حاصل شود یا مجموع
آن عدد با ضعف او و چهار را در هر عددی که ضرب کنی یا پنج ضعف ضعف آن
عدد و پنج را در هر عددی که ضرب کنی حاصل ضرب ضعف ضعف آن عدد با مثل
او خواهد بود تا پنج اینست قاعده اما شش در شش سی و شش میشود و شش
در هفت چهل و دو و شش در هشت چهل و هشت و شش در نه پنجاه و چهار میشود
و هفت در هفت چهل و نه و هفت در هشت پنجاه و شش و هفت در نه
شصت و سه می شود و هشت در هشت شصت و چهار می شود و هشت
در نه هفتاد و دو و نه در نه هشتاد و یک می شود و این معنی را از جهة
اقتصار در صورت نظم بیان کرده گفته اند بیت و دلو و زه سوج
نج وط نز ⁂ د ز مط نح نو ذط سج حج سد ⁂ حط عب طط فا
ضرب ما ⁂ دون عشرها الیها تهتدی ⁂ و در این نظم ترتیب
هر دو حرف اول که مسطور است یکی مضروب و یکی مضروب فیه است و هر دو حرف
دیگر که بعد او مسطور است حاصل ضرب است تا آنجا که طط فا است و ما سوا آنرا
از ضرب و حاصل میز ... او مراد است یعنی این همه گفته شد ضرب کم از ده است
و بیکن از پنج بالا و کلمه ها از برای تنبیه است یعنی آگاه باش بپیوی این که
ده را است می یابی و قاعده دیگر از برای ضرب ما فوق خمس تا تسعه
اینست که در نظم مذکور است بیت آحاد بر آحاد چو از آخر مدام
ده بفکن و هر زایده را ده کن نام ⁂ از هر طرفی بکو که تا ده چند است
در یکدیگرش ضرب کن و بساز تمام ⁂ یعنی اگر خواهی که شش را در شش ضرب
کنی هر دو شش را با هم جمع بساز دوازده شود ده را بفکن از دو باقی هر
یکی را ده اعتبار کن بیست شود بعد از آن از طرف مضروب و مضروب فیه
نظر کن که تا ده چند است از هر طرفی چهار است چون چهار را در چهار ضرب کنی
شانزده حاصل شود و چون این حاصل را با آن بیست جمع بسازی سی و
شش شود پس حاصل ضرب شش در شش سی و شش باشد و اگر شش در هفت

جمع کنی شش را با هفت را جمع سازی سیزده شود و ده را بیفکن سه مانند
هر یکی را ده اعتبار کن سی شود بعد از آن از طرف شش تا ده چهار و از طرف
هفت تا ده سه است چهار را در سه ضرب کن دوازده شود چون این دوازده
ده را با آن سی جمع سازی چهل و دو شود پس حاصل ضرب شش در هفت
چهل و دو شود و قس علی هذا والله اعلم قاعده دیگر در ضرب ما فوق
خمسه و دون عشره آن است که جمع سازی زیادتی مضروب را بر خمسه
یا زیادتی مضروب فیه را بر خمسه و مجموع را در ده ضرب کنی یا آن طور که از این
مجموع زیادتی هر یک را در حساب کن و نگاه دار و بعد از آن بالای ده
از مضروب و مضروب فیه را تا ده بگیر و یکی را در آن دیگر ضرب کن و حاصل
را با آن نگاه داشته افزای حاصل ضرب همان باشد اگر خواهی که شش را در هفت
ضرب کنی زیادتی شش را بر پنج که آن یکی است بگیر و نیز زیادتی هفت را بر
پنج که دو است بگیر و با هم جمع ساز سه شود در ده ضرب کن سی شود
این سی را نگاه دار بعد از آن بالای شش است تا ده که آن چهار است بگیر و
سه که بالای هفت است تا ده ضرب کن دوازده شود و این دوازده را با
آن سی جمع سازی چهل و دو شود پس حاصل شش در هفت چهل و دو شود و
اگر خواهی که شش را در هشت ضرب کنی زیادتی شش را بر پنج که یکی است بگیر و با
زیادتی هشت که سه است جمع کن چهار شود و در ده ضرب کن چهل شود این
را نگاه دار بعد از آن بالای شش را تا ده که چهار است بگیر و آن را با بالای هشت
تا ده که دو است ضرب کن هشت می شود با آن چهل نگاه داشته جمع کن چهل
هشت خواهد شد پس حاصل شش در هشت چهل و هشت باشد و اگر خواهی که
هفت را در هشت ضرب کنی از هفت دو که بالای پنج را بگیر و نیز از هشت سه
بالا را بگیر هر دو را جمع ساز پنج شود در ده ضرب کن پنجاه حاصل شود
نگاه دار بعد از آن دو که بالای هشت را گرفته در سه بالای هفت ضرب
کن شش حاصل شود با پنجاه نگاه داشته جمع کن پنجاه و شش خواهد شد پس
حاصل ضرب پنجاه و شش باشد و صنف دوم ضرب آحاد در عشرات است
و درین صنف ضرب کرده می شود آحاد را در عقد عشرات و آنچه حاصل شود را

هر یکی

یک آن ده مراد باشد مثلا اگر خواهی که سه را در چهار ضرب کنی از چهل شش
بگیر و عشر چهل چهار است و سه را در چهار ضرب کن دوازده شود و از
هر یک ازین حاصل که دوازده است ده مراد است پس حاصل ضرب سه در
چهل صد و بیست شود و اگر خواهی که پنج را در شصت ضرب کنی بگیر عشر
شصت را که شش است و پنج را در آن ضرب کن سی شود و از هر یک ده را ده
سیصد شود پس حاصل ضرب پنج در شصت سیصد باشد صنف سیوم
ضرب آحاد در مآت است و درین صنف آحاد را در عقود مآت ضرب کرده
شود و از یک از آن حاصل صد را ده گیرند و [illegible] شود مثلا اگر پنج را در
سیصد ضرب کنی از هر صد یکی بگیر سه شود و پنج را در سه ضرب کنی
پانزده حاصل شود هر یکی از آن صد شمار هزار و پانصد شود پس پنج در
سیصد هزار و پانصد باشد صنف چهارم ضرب عشرات در عشرات است و درین
صنف ضرب کرده می شود عدد عقود مضروب را در عدد عقود مضروب فیه
و آنچه حاصل شود از هر یک آن صد مراد باشد مثلا اگر خواهی که سی را در چهل ضرب
کنی از سی سه و از چهل چهار بگیر و سه را در چهار ضرب کن دوازده شود
از هر یک صد بگیر هزار و دویست شود پس حاصل ضرب سی در چهل هزار و
دویست باشد صنف پنجم ضرب عشرات در مآت است و اینجا نیز ضرب
کرده می شود عدد عقود مضروب را در عدد عقود مضروب فیه و آنچه حاصل شود
از هر یکی هزار مراد باشد و از عشرات از هر ده یک عقد باشد و از مآت هر صد
یک عقد باشد مثلا اگر خواهی که پنجاه را در هفتصد ضرب کنی عدد عقود پنجاه که
پنج است در عدد عقود مضروب فیه که هفت است ضرب کنی سی و پنج شود و از آن
از هر یک هزار مراد باشد پس حاصل پنجاه در هفتصد سی و پنج هزار باشد صنف
ششم ضرب مآت در مآت است و درین صنف ضرب کرده می شود عدد عقود
مضروب را در عدد عقود مضروب فیه و از هر یک از آنچه حاصل شود ده
هزار مراد باشد مثلا اگر خواهی که دویست را در سیصد ضرب کنی دو را که
عدد عقود مضروب است در سه که عدد عقود مضروب فیه است ضرب کنی

بشش میشود از هر یک ده هزار میخواهیم نشید ... مطلوب میشو

اما نوع دوم آنست که در وی لفظ الف باشد و طریق ضرب او آنست که انداخته
شود لفظ الف را هر چند که باشد خواه از طرف مضروب و خواه از طرف مضروب فیه
و خواه از هر دو طرف و آن محذوف را تمام ملحوظ داشته شود و بعد از برد آن
الفها باز میگردد بیکی از آن اصناف سته مذکوره پس ... آن عمل را که در آن
صنف کرده شده بود باید کرد و آن نگاه داشته را با آن باز جمع کرد مثلا اگر
پنجاه هزار هزار را در ششصد هزار هزار ضرب کنیم پنج لفظ الوف را که در طرفین
... داریم و نگاه میداریم پس بصنف پنجم باز میگردد و بعد از عمل ...
عشرات که پنج است در عقود عقود مات که شش است ضرب میکنیم سی میشود
از هر یک هزار ... را ده میکنیم سی هزار هزار هزار هزار هزار میشود
بر همین قیاس عمل کن هرگاه طریق عمل را دانستی در انواع و اصناف ...
آسان می شود طریق عمل در قسم ثانی نیز بر نوعی بود که مرکب مضروب را
بمفرداتش میکنی و مرکب مضروب فیه را نیز بمفرداتش حل میکنی بعد از آن هر
از مفردات را در هر یک از مفردات مضروب فیه ضرب میکنی و آنچه حاصل شود
جمع میکنی حاصل ضرب مرکب در مرکب همان باشد مثلا اگر خواهی که دوازده را
در هزار و دویست ضرب کنی ده را در هزار ضرب کنی ده هزار شود بعد
ده را در دویست ضرب کنی دو هزار حاصل شود و بعده دو را در هزار
کنی دو هزار دیگر حاصل شود بعد از آن دو را در دویست ضرب کنی چهار صد
شود و حاصلها را باهم جمع کن چهارده هزار و چهار صد شود اینست حاصل
دوازده در هزار و دویست طریق استعمل در ضرب اعداد ما فوق عشرات
بکذ بکر شبکه است و شبکه در لغت دام را گویند و چون این شکل بدام
مشابهت داشت او را شبکه گفتند ... الحوض که شبکه بکشی اول شکل ...
بکش و عدد مضروب را در بالا آن بنویس در بیرون خط بترتیب
اعداد بعد از آن مضروب فیه را در جانب یسار آن مربع بنویس در بیرون
خط و چنانکه آحاد را پایان تر از همه بنویس و عشرات را فوق آن و ...

فوق

ان والوف را فوق آن تا آنکه تمام شود بعد از آن طول ضلعی که در جانب
ان آن مربع است بعدد مفردات قسمت کن بر نهجی که از میان هر دو
نقطه یکی خط تا بخط اسفل برسد و بجانب خط یسار را از مربع را بعدد
مفردات مضروب فیه قسمت کن و از پهلوی هر مفردی خط مستقیم بکش
تا خط بجانب یمین برسد در درون این مربع مربعات صغار حا
صل شود بعد از آن هر مربعی را دو مثلث گردان بر نهجی که از
زاویه فوقانی جانب یمین هر مربعی خط بکش تا برنج تحتانی جانب
یسار آن مربع پس در مربعی دو مثلث حاصل شود یکی فوقانی و
یکی تحتانی و مثلث تحتانی را آحاد گویند و مثلث فوقانی را عشرات
گویند بعد از آن هر عدد مفردی را از مضروب در هر یک از مفردات
مضروب فیه ضرب کن و حاصل آنرا در مربعی که ملتقای هر دو
مفرد است بنویس آحاد را در مثلث تحتانی و عشرات را در مثلث
فوقانی مربع مذکور که محاذی هر دو مفرد است تا جمیع مفردات
مضروب را در جمیع مفردات مضروب فیه ضرب کرده شود که این
طریق بعد از آن آنچه در مثلث تحتانی از مربع برنج تحتانی جانب یمینه
واقع شده باشد گرفته در تحت شبکه بنویس بعد از آن آنچه در میان دو
خط اریب که در پهلوی این مثلث است نوشته شده است بنویس
اگر ده شود صفر بنویس و از برای ده یکی را نگاه دار و اگر زیاده
زیاده شود از برای هر ده یکی را نگاه دار یعنی از برای ده یکی و از برای
بیست دو و از برای سی سه و از برای چهل چهار و از برای پنجاه پنج و
از برای شصت شش و از برای هفتاد هفت و از برای هشتاد هشت
و از برای نود نه نگاه دار و آن نگاه داشته را با جمیع آنچه در میان دو
خط اریب دیگر که در پهلوی آن است جمع ساز و آحاد آنرا در پیش یسار
آنکه در زیر شبکه نوشته است بنویس و عشرات را هر ده را یکی

اعتبار کرده شد و از آنچه در میان خطوط ریب در یکی نوشته شد
جمع کن تا آنکه ... شود و آنچه در تحت شبکه مثلث که حاصل ضرب
جانب مثلا اگر خواهی که این عدد را ۳۴ در این عدد ل ۶۴
کمی مربعی بکشی بدین شکل ص و بعد از آن مربعات
را مثلث گردان تا این شکل حاصل شود ع بعد از آن





را بر بالای شکل بنویس هر مفردی محاذی فرجه میان دو خط طولی
شده از جانب یمین ابتدا کرده دو را در مقابله فرجه اول ...
در مقابله فرجه دوم و چهار را در مقابله فرجه سیوم بعد از
مضروب فیه را در جانب یسار شبکه بنویس پنج را در محاذی یا
ترین فرجها که در میان خطوط عرضی واقع شده و چهار را در محاذی
که بالاتر از وست و شش را فوق او بعد از آن شش را در چهار ضرب
بیست و چهار شود آخر که محاذی هر دو است چهار را در مثلث تحتانی
و بیست را شکل دو در مثلث فوقانی بنویس و بعد از آن سه را در شش
ضرب کن هژده شود در مربع دوم هشت را در مثلث تحتانی و د
بصورت الف در مثلث فوقانی بعد از آن دو را در شش ضرب کن دوا
شود در مربع سیوم دو را در مثلث تحتانی و ده را در مثلث فوقانی بنو
بعده چهار را در چهار ضرب کن شانزده شود در مربعی که از پهلوی
مضروب فیه است شش را در مثلث تحتانی و ده را در مثلث فوقانی بنو
بعد از آن سه را در چهار ضرب کن دوازده شود در مربع پهلوی او دو
را در مثلث تحتانی و ده را در مثلث فوقانی بنویس بعد از آن دو را در چها
ضرب کن هشت شود در مثلث تحتانی پهلوی او بنویس بعد از آن
را در پنج ضرب کن بیست حاصل شود و شکل دو در مثلث فوقانی مربع
پهلوی پنج بنویس بعد از آن سه را در پنج ضرب کن پانزده حاصل شود
در مربع پهلوی آن پنج را در مثلث تحتانی و ده را در مثلث فوقانی بنو
و بعد از آن دو را در پنج ضرب کرده شود در مثلث فوقانی پهلوی آن

مربع ۳

بنویس

پس بعد از آن در مثلث تحتانی پنج سفلی از جانب یمین ابتدا کن چون این مثلث
خالی است در تحت صفر بنویس بعد از آن آنچه در میان دو خط ا ز ب است در پهلوی
است و آن هشت و یکی و پنج است چون همه جمع کنی چهارده شود چهار را در
پهلوی صفر بنویس و ده را یکی حساب کرده نگاه دار و آنرا با دو جمع کن
سه شود این سه را با دو و یکی که در میان همین دو خط ا ز ب واقع است جمع کن
شش شود در پهلوی چهار بنویس بعد از آن یکی و هشت و یکی و شش و
را که در میان دو خط ا ز ب دیگر است جمع کن هژده شود هشت را در پهلوی
شش بنویس و ده را یکی اعتبار کرده نگاه دار و با یکی و چهار و یکی که در میان
خط ا ز ب دیگر است جمع کن هفت شود در پهلوی هشت بنویس و دو که
در مثلث آخر است در پهلوی هفت بنویس تا این شکل حاصل شود
که در زیر شکل حاصل شده حاصل ضرب همان باشد پس ضرب چهار صد و سی
و دو در ششصد و چهل و پنج دویست و هفتاد و هشت هزار و شش صد
باشد اگر خواهی که بدانی که عمل صحیح واقع شده یا خطا
صورت مفردات مضروب را با قطع نظر از مرتبه کرده جمع ساز و نه نه
کن اگر نه ماند داشته نگه دار مضروب فیه نیز صورت حاصله
را با قطع نظر از مرتبه کرده حساب کن و نه نه بیندازد اگر نه ماند عمل
صحیح بود و اگر غیر نه ماند بدانکه خطا رفته است و از شمار مضروب اگر غیر نه
ز انکه دارد و مضروب فیه را بشمر و نه نه بیندازد و اگر غیر نه ماند و آن
داشته را در این باقی مانده ضرب کن و حاصل ضرب را نه نه بگذار اگر
مانده با بقیه حاصل شکل موافق باشد عمل صحیح والا خطا و اگر بقیه مضروب
مضروب فیه نه باشد و اگر بقیه حاصل شکل نیز نه باشد عمل صحیح و اگر غیر نه باشد
خطا بود طریق دیگر از برای دانستن صحت عمل آنست که حاصل
شکل را به مضروب قسمت کنی حاصل قسمت اگر عین مضروب فیه شود عمل صحیح
باشد والا فلا یا حاصل شکل را بر مضروب فیه قسمت کن اگر
حاصل قسمت عین مضروب فیه باشد عمل درست و الا خطا باشد قاعده
دیگر از برای ضرب آنست که مضروب فیه را بنویسد بعد از تحت

آن آحاد محاذی آحاد و عشرات محاذی عشرات او نویسی و در تحت
خط بکشی بعد از آن ابتدا از جانب یمین کرده آحاد مضروب را در
مضروب فیه ضرب کنی اگر کمتر از ده شود در زیر خط محاذی آحاد نو
و اگر ده شود صفر نویسی و ده را یکی اعتبار کرده نگاه داری و اگر
شود زیادتی را بنویسی و ده را یکی اعتبار کرده نگاه داری بعد
همان آحاد مضروب را در عشرات مضروب فیه ضرب کنی اگر کمتر از ده
شود تحت خط در پهلوی آن نوشته نویسی و اگر ده شود صفر
و اگر زیاده از ده شود زیادتی را بنویسی و ده را یکی اعتبار کرده
نگاه داری بعد از آن همان عدد را در مآت بعد از آن عشرات مضروب
را در مضروب فیه ضرب کنی و بعد از آن در الوف آنچه ضرب کنی اگر
کمتر از ده شود در زیر نوشته تحت آن خط محاذی عشرات آن
بنویسی و اگر ده باشد صفر و اگر زیاده از ده باشد زیادتی را بنویس و ده را
یکی اعتبار کرده نگاه دار بعد از آن در عشرات مضروب فیه ضرب کنی و
ضرب همان طریق استاکه اگر کم از ده باشد همان را بنویس و اگر ده باشد صفر
زیاده از ده باشد زیادتی را در پهلوی آن نوشته بنویسی و بعد از آن
مآت و بعد از آن در الوف آنچه ضرب می کنی بعد از آن مآت مضروب
آحاد مضروب فیه و بعد از آن در عشرات او بعد از آن در مآت او
ضرب کن بهمان طریق مثلا اگر خواهی که این عدد را
عدد ضرب کنی هر دو را باین صورت
بعد از آن در زیر هر دو خط بکش بعد از آن سه را در چهار ضرب
دوازده شود دوازده را در زیر خط بنویس باین صورت
و ده را یکی نگاه دار بعد از آن همان سه را در دو ضرب کنی
شود یک نگاه داشته را با آن جمع کن هفت شود در پهلوی
باین شکل بعد از آن در شش ضرب کن هژده شود
را در پهلوی هفت ... چهار بنویس باین صورت
را یکی نگاه دار بعد از آن سه را در هفت ضرب
کن بیست و یک شود و یکی نگاه داشته را با آن جمع کن
بیست

ـت دو بشنوه و دو را در مجاذی که چون دیگر را که مقدار یک دوازده
در پهلوی او بنولس بیلم بن صورت بعد از آن یکی دیگر در ضرب کن همان
باید پس بقیه از تمام مضروب فیه را بهمان ترتیب بنولسیم بدین شکل
بعد از آن چهار را در چهار ضرب کن شانزده شنوه شش را در زیر دو بنولس
و ده را یکی نگاه دار بعد از آن چهار را در دو ضرب کن هشت شنوه یکی نگاه
داشته را با او جمع کن نه شنوه در تحت شش ثبت کن بعد از آن چهار را در
شش ضرب کن بیست و چهار شنوه چهار را در تحت هفت بنولس و بیست را
نگاه دار بعد از آن چهار را در هفت ضرب کن بیست و هشت شنوه با
دوی نگاه داشته جمع ساز سی شنوه در پهلوی چهار صفر و پهلوی مضروب
بنولس بدین صورت بعد از آن پنج را در چهار ضرب کن بیست حاصل
شود در تحت نه صفر بنولس و بیست را دو نگاه دار و بعد از آن پنج را
در دو ضرب کن ده حاصل شنوه با دوی نگاه داشته دوازده
شنوه دو را در پهلوی صفر بنولس و ده را یکی نگاه دار و بعد از آن پنج را در
شش ضرب کن سی شنوه با یکی نگاه داشته سی و یک شنوه یکی را بنولس و سه را
نگاه دار بعد از آن پنج را در هفت ضرب کن سی و پنج شنوه با سه نگاه داشته سی و
هشت شنوه هشت را بنولس و سه را در پهلوی او بدین صورت
از جانب یمین بنیاد کن آنچه بین الخطین است جمع سازیم و چه
اول دو را که در زیر خط اول است در تحت خط ثانی بنولس بعد از آن چهار
و هفت را با هم جمع ساز یازده شنوه یکی را در پهلوی دو بنولس و ده را یکی نگاه دار
با هشت و دو و شش جمع ساز هفده شنوه هفت را در پهلوی یکی بنولس و ده را
یکی حساب کرده با دو و شش جمع ساز هژده شنوه هشت را بنولس و ده را یکی
حساب کرده با دو و هفت و چهار و دو جمع ساز شانزده شنوه شش را بنولس و ده را
یکی حساب کرده با یکی در تحت صفر جمع کن ده شنوه بنولس بعد از آن سه را با
[illegible] کن یازده شنوه یکی را بنولس و ده را یکی حساب کرده با سه جمع کن چهار شنوه
بنولس بدین صورت. و آنچه در تحت خط دوم حاصل شود مطلوب
٧٦٢٤
١٣
٢٢٨٧٢
٧٦٢٤
٣٠٤٩٦

همان است فصل ششم در بیان قسمت و آن عبارت است از طلب عددی که
او با واحد همچو نسبت مقسوم باشد با مقسوم علیه و مقسوم و مقسوم علیه یا متساوی باشند یا
و درین هنگام خارج قسمت یکی خواهد بود و بعمل حاجت نخواهد بود یا یکی از آن دیگر
زیاده است اگر مقسوم کمتر باشد از مقسوم علیه پس مقسوم را با مقسوم علیه نسبت باید
کرد و حاصل نسبت خارج قسمت باشد مثلا اگر خواهی که ده را بر سی قسمت کنی ده را با سی نسبت
کنی ده ثلث سی باشد پس خارج ثلث سی باشد و اگر شش را بر سی قسمت کنی شش را با سی نسبت
کنی شش خمس سی باشد پس خارج قسمت خمس باشد و اگر پنج را بر سی قسمت کنی نسبت پنج با سی
سدس است خارج قسمت سدس باشد و اگر مقسوم بیشتر باشد از مقسوم علیه اعظم مفردی طلب باید
که هرگاه او را در مقسوم علیه ضرب کنی حاصل ضرب با مقسوم مساوی باشد یا کمتر
باشد همان مفرد اعظم خارج قسمت باشد و اگر کمتر باشد حاصل را از مقسوم اندازیم بعد از آن
نظر بباقی کنیم اگر از مقسوم علیه زیاده باشد باز اعظم مفردی طلب کنیم که در مقسوم علیه
کرده از مقسوم اندازیم اگر از مقسوم چیزی نماند مجموع مفردات خارج قسمت باشد و اگر
چیزی ماند و از مقسوم علیه بیشتر باشد باز اعظم مفردی طلب کنیم در مقسوم علیه ضرب کرده
از مقسوم توان انداخت اگر از مقسوم چیزی نماند پس آن مفردات خارج قسمت باشد
و اگر چیزی ماند و از مقسوم علیه زیاده شود اعظم مفرد دیگر طلب نموده همان معامله بجای
بکنیم و اگر زیادتی کمتر از مقسوم علیه باشد او را با مقسوم علیه نسبت کنیم همان نسبت با
مفردات اعظم خارج قسمت باشد مثلا اگر خواهی که این عدد را ۸۵۵۳۵ بر این عدد
قسمت کنی دو خط مستقیم بر عرض بکش ما لذی یم چنانکه فاصله در میان باشد و مقسوم را
فوق بین الخطین بنویس تا مقسوم علیه را تحت بین الخطین بر وجهی که آخر مرتبه مقسوم
علیه محاذی آخر مرتبه مقسوم افتد هر مفردی محاذی هر مفردی تا آنکه
بعد از آن اعظم مفردات طلب که در دو ضرب کرده از ما یحاذی
و نیز در چهار ضرب کرده از ما یحاذی و یسار او توانی انداخت و آن اعظم مفرد
الخطین محاذی آحاد مقسوم علیه بنویس و آن اعظم مفرد اینجا سه است زیرا که
که فوق سه است در دو ضرب کنی هشت خواهد شد او را که انداختی دیگر چیزی نماند
چهار در آن چهار ضرب کرده از آن انداختی پس سه را باید گرفت و در دو ضرب
کنی شش خواهد شد چون از هشت بیندازی دو ماند بر فوق هشت باید نوشت بعد از
آن سه را در چهار ضرب کنی دوازده شود در مقابله چیزی نیست الا آن دو نیز
او بیست فرض باید و بیست است بیندازی دوازده از بیست دو ده

در

بالاله صفر محاذی [illegible] سوس بعد از آن مقسوم علیه بجانب دست راست یک مرتبه
نقل کن چنانکه دو در تحت چهار نوشته شود و دو در پهلوی آن بماند محاذی صفر دوم باین
صورت بعد از آن اعظم عددی طلب کن که در هر یک از مفردات مقسوم
علیه ضرب کرده از مقسوم توان انداخت و آن اعظم عدد نیز سه است در مقابله
آحاد مقسوم علیه که در پهلوی بین الخطین سوس و این سه را در دو ضرب کن شش
حاصل شود از هشت بینداز دو ماند بالای هشت سوس باز سه را در چهار ضرب کن
دوازده شود چهل را از دوازده بینداز هشت ماند بالای صفر دوم سوس باین صورت
اعظم عددی طلب کن که توان هر یک از مفردات مقسوم علیه را ضرب کرده از
مقسوم توان انداخت و آن اعظم عدد اینجا سه است در میان دو خط محاذی آحاد
مقسوم علیه بنویس بعد از آن سه را در دو ضرب کن شش شود از هشت بینداز
دو ماند فوق آن بنویس بعد از آن سه را در چهار ضرب کن دوازده شود دو را از
[illegible] که محاذی اوست بینداز ده ماند فوق چهار دو بنویس و چهل را از بیست که در
[illegible] اوست بینداز ده ماند فوق آن الف بنویس باین صورت
مقسوم علیه را نقل کن و اعظم عددی طلب کن که در دو ضرب کرده از ده [illegible]
انداخت و آن عدد پنج است بین الخطین محاذی آحاد بنویس بعد از آن پنج را در دو
ضرب کن ده شود از غشرات آن الف را محو کن [illegible] و هر عددی که محو شود فوق
نقطه بنه بعد از آن پنج را در چهار ضرب کن بیست شود از مقسوم علیه [illegible]
بالای شکل دو نیز نقطه بماند این شکل حاصل شود
[illegible] که هشتاد هزار و چهل و شش را بر بیست و چهار قسمت
باین شکل بنویس و تمام سابقه بکن
[illegible] صورت حاصل شود
[illegible] هزار و سیصد و پنج باشد
[illegible] از مقسوم آنرا بالست
[illegible] شش ربع نیست چهار است
و اینجا نیز حاصل قسمت
[illegible] چهار که مقسوم علیه است
و اگر خواهی که این عدد را
بر این عدد قسمت کنی دو خط عرضی بر وجه مذکور بکش و مقسوم

بر بالای آن سطوس و مقسوم علیه را در تحت هر دو خط بر وجهی که ده محاذی هشت و پنج محاذی هشت شود دیگر محاذی صفر بنویسند مثل بعد از آن اعظم عددی بطلب باید که در هر یکی از مفردات مقسوم علیه ضرب کرده از مقسوم توانی انداخت آن دو نیست است زیرا که سه را اگر در ده ضرب کنی از ما محاذی که شش است ده شود اگر در پنج ضرب کنی پانزده شود و هشت پانزده از هشت رود و در عشرات چیزی نیست پس دو را محاذی پنج اول سطر بنویس باین صورت

بعد از آن دو را در ده ضرب کن چهار شود از شش انداز ده فوق شش سطوس باز دو را در پنج ضرب کن چهار ده شود که در عشرات هشت است انداز ده مانند الف بر بالای آن سطوس بعد از دو را در پنج دیگر ضرب کن یازده شود در محاذی این پنج چیزی نیست آن را نیست که در عشرات اوست یکی بر دار از هفت مانند فوق هشت سطوس هیچ

بعد از آن مقسوم علیه را نقل کن و باز اعظم عددی طلب کن که در هر یکی از مفردات مقسوم علیه ضرب کرده از مقسوم توانی انداخت و مفرد شش است در میان دو خط محاذی آحاد مقسوم علیه بنویس شش را در دو ضرب کن دوازده شود الف را هیچ گردان و از هفت دو انداز پنج ماند بالای هفت سطوس باز شش را در پنج ضرب کن سی حاصل شود از پنجاه انداز بیست ماند دو را بالای پنج سطوس باز شش را در پنج ضرب کن سی شود در مقابل او چیزی نیست و در عشرات نیز چیزی نیست از ما سی یکی یکی ماند بالای او سطوس و آن یکی کو فنه صد است سی را از وی بیندازی هفتاد ماند در عشرات هفت سطوس تا این شکل حاصل شود

بعد از آن مقسوم علیه را نقل کن و اعظم عددی طلب کن که در هر یکی مقسوم علیه ضرب کرده از مقسوم توانی انداخت بستش است اثر او در میان دو خط محاذی پنج آخر سطوس بعد از آن در ده ضرب کن دوازده شود ده را هیچ گردان و از هفت دو انداز ...

بالای هفت بنویس باز شش را در پنج ضرب کن سی شود از پنجاه
بینداز بیست ماند فوق آن دو بنویس باز در پنج ضرب کن بیست شود
دویست انداز صد و هشتاد ماند بیست بالای دو و بر بالای صفر هفت
بنویس بدین صورت
[illegible] کن و اعظم [illegible] علیه
[illegible] مقسوم علیه ضرب
[illegible] انداخت آن نیز شش است
[illegible] وبعد از آن شش را در دو ضرب کن دوازده شود ده را هم
[illegible] و دو را از هفت انداز پنج ماند بالای هفت بنویس باز شش را
در پنج ضرب کن سی شود از پنجاه انداز بیست ماند فوق آن بنویس
در پنج دیگر ضرب کن سی شود از چهل انداز یکی ماند بالای چهار بنویس
[illegible] صورت
[illegible] ششصد و شش بود
[illegible] دویست و
[illegible] اعتبار

باز مقسوم علیه را
که در هر یک از
کرده از [illegible]
در پهلوی آن شش

پس حاصل قسمت دو هزار
و دویست و پانزده جزو
[illegible] پنج که او زیک
کرده شود هرگاه مقسوم

و بهمین طریق قسمت کن آنچه در میان دو خط حاصل شود نصیب
یک از افراد [illegible] باشد اگر از مقسوم چیزی نماند و اگر از مقسوم چیزی
که کمتر از مقسوم علیه باشد [illegible] دینار باید ساخت و قسمت کرد و اگر
[illegible] آمد [illegible] اگر چیزی ماند [illegible] باید ساخت و بهمین طریق حبه
و [illegible] خردل و فلس و فتیل و نقیر و قطمیر و ذره و هبا باید کرد
چنانکه در نظم مذکور است

بدان هر دانگ را گان چار طسوج است | که هر طسوج باز بود دو حبه
بود هر حبه ای دانه دو تا جو | کم و بیشی نزد دو زان به
جوی شش خردل است چند | ده و دو فلس دان از روی حجت
بود هر فلس را آنها شش فتیله | فتیله شش نقیر است ای جوانمرد
نقیری هست قطمیرست دانکه | ده و دو ذره آمد وزن قطمیر
هبا هفت از آن هر ذره یکی | محاسب بایدت آسمان ...
زمج غضب زاید شش جو | تو وزن یک درم زینها بگیر

تمت الکتاب بعون الله الوهاب
علی ید عبد الضعیف الراجی الی رحمة
الباری بابا دوست
...

